| | | |
|---|---|---|
| | | Pers. Ms. 181.4 |
| مخبطِ معرفت، فارسی کلاسیکی بخطِ نستعلیق، بلا صحافت، اندازہ ۱۱ سطور فی صفحہ | | M 952<br>679-Ms. |

کتاب علمی

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

رساله محیط مرقد
مصنف راستی داس
که در سنه احد عالمگیر ثانی
پادشاه

از نسخه دستخط خلیفه محمد زمان
که در ۱۸ سنه جلوس عالم شاه بود
و مزد مصنف مدقق وفا عمر ال لحم
نیست لیعلق و مقابله مرتب

679-MS.

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

یا فتاح

679-Ms.

یا متمم

عجز و نیاز بیشمار تسلیم بارگاه جمیلی که دیده والا نگهان آن را بر جمال با جلالش بار یافتن و دیدن محال است

اندیشه سخنوران را در توصیف حسن با کمالش تمنای رسائی و هم و خیال بیت بار زیر پرده عیان گردید

طلسم است مانند الف نهان در بسم است از رنگ جدا و هم بیرنگ است از جسم برون و هم به جسم است

و درود بی اندازه آفرین بر جان پاک صاحبدلان حق پرست که بنیاد دین را بسر اسرار علم اسرار و مخفیات آن برده

علم علم در فضای روزگار برافراشته‌اند و به مددگاری صیقل ادراک مرات قلوب را از

زنگ خطرات دوئی و بیگانگی و غبار شبهات یائی و توهی منجلی خسته گوی عرفان در جهان عالم

نواخته‌اند بیت هر که از خویشتن شود آگاه بی تکلف بجای هادی شد انا العبد عبود است کار

صفات الهی

آئینه رای سعید است که از ضمیم قلب این عالم صورت که بهره از لقا و دیدار یکی ندارد [illegible]

پازده از توجه ضمیر صفا پذیر نقوش خیالات فاسده را اگر زنگ آمد از بین عرف نفسه

فقد عرف ربه گشته و به توفیق الهامات ربانی و توفیق مکاشفات نیز تمامی که بیان آن

در خاتمه سطور است ~~[illegible]~~ که از مصنفات سری مهاراج چرنداس [illegible]

[در بهاکها مشهور است] ~~[illegible]~~ در آن بهاکها ~~[illegible]~~ و جز آن [illegible] در آن نفع و ضرر ها [illegible]

از افراد انسان پیش از ورود خبر میدهد با دیگر حقایق مثل ایکت جوک و سالک جوک

و نظایر آن به عبارت سلیس فارسی در آورده به رساله محیط معرفت موسوم گردانیده

بشانزده فصل مرتب ساخت **فصل اول** در بیان تعداد انفاس و خواص آن

**فصل دوم** در تبیین علم نفس و عمل بر اطراف و تاثیر آن **فصل سیوم** در بیان

معرفت الوان عناصر **فصل چهارم** در اظهار خیر و شر به تنقیح انفاس و منافع آن

~~[illegible]~~ **فصل پنجم** در دانستن امراض و دیگر ~~[illegible]~~ [مقاصد] آن **فصل ششم** در معلوم [illegible] و

حیات و ممات و هنگام وقوع آن **فصل هفتم** در معرفت التزام کارهایی که هنگام روان شدن نفس چپ

و فایده آن بوقوع آید **فصل هشتم** در معرفت لازم گرفتن کارهایی که هنگام دم راست زدن [illegible] **فصل نهم**

در دانستن بود و نبود ارزانی غله و آفات قحط **فصل دهم** در دانستن علامات حمل از ذکر و انثی **فصل یازدهم**

در دانستن غالب و مغلوب بعضی اهل محاربات و کیفیت [illegible] جوگ **فصل دوازدهم** در ذکر سادهنا که جوگ [illegible]

و در پیدا آن **فصل سیزدهم** در بیان کیفیات راج جوگ و انساب آن **فصل چهاردهم**

در بیان هته جوگ و اشغال آن و سوال و جواب از هر یک **فصل پانزدهم** در معرفت کیفیت

ستانک جوگ و ذکر آن **فصل شانزدهم** در بیان عرفان و توحید. امید از مستفیدان

این موضع مختصر آنست که هر که ازین نعمت ذائقه تمنا را شیرین کام گرداند مصنف را بدعای

خیر یاد آرد **فصل اول در بیان حمد الهی** حضرت حق سبحانه تعالی و تقدس در ذکر ازل بود و

و [illegible] انفاس انسان که اشرف المخلوقات است در دو [illegible] که عبارت از زبان

آخر [illegible] عطا فرموده نسخه عمر او را به تسلسل این رشته تا به شیرازه [illegible]

زیاده گردد فایده چهارم هر که با عورت قربت کند لازم قوت و بیمار نشود و بکسی که فرزند نصیب

گردد فایده پنجم هر که به نیت تجارت رهگرا گردد نقصان نه بیند فایده ششم

هر که بجانب مخالف رود دلی آفت مراجعت نماید فایده هفتم هر که بکسی قرض دهد وصول آید

فایده هشتم هر که از کسی دلم گیرد ادا نماید فایده نهم هر که غسل نماید رحمت بیند فایده دهم

پردازد کامیاب شود
هر که شروع علم و تیراندازی ~~[illegible]~~ فایده یازدهم هر که

باستعمال [illegible] تسخیر و نقوش پردازد و اثر پذیر شود فایده دوازدهم هر که را یاد آید وظایف که اکا

سلف برای نفع عام مقرر کرده اند موظف گردد فایده تمام بیند فایده سیزدهم هر که بجهت

عبادت مرلبغی رود صحبتش مستحصل شود فایده چهاردهم هر که به پای رود مدرسش باید

فایده پانزدهم هر که اشتغال مشال محبت ورزد صورتی که بعد از زوال انتقال نپذیرد بملاحظه

آرد فایده شانزدهم هر که بعزم شکار متوجه شود صید بدعا الفتراک آرزو بیند فایده

۱۷ هفدهم هر کی برای رفع کردن آسیب رجعت زند ردد زایل کند فایده ۱۸ هژدهم هر که بجهت دفع ازار

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

معالجه کرده علاجش بوده نشاید فائده نور بارها که در صحرا بالشتی بجهت سیر دریا یا اراده

دیگر نشیند بر جنب آرزوی ساحل ابانی رسد و درد هم راست غیر ازین با مور جزئی مشترک

و دیگر از تقسیم بانسند باید بر جهت دور سکهنا که شکل جنس دهم دیگر دلیل آرام و شکست جالس بر

ذکر روح و نعیم آن سزاوار است و نماید که آن بر علت بگردد

## فصل نهم در دانستن بسیار ارزانی

در ماه فروردی که ابتدای سال است سنکرات میکند بود و بعد از آن اگر در جای

یکروز زیاده و کم از آن از مقرر میشود اگر در آن ساعت شروع آن عنصر خاک یا آب

از جانب جنوب شمال در آید یقین باید کرد که درین سال باران بر جهت ابر و بیت

نزول کنند و مزروعات جنس بخاطر خواه پرورش یابد و رو به تمکی آرد و غله ببب

رفزونی بارش از دبه ارزانی نهد وگاه پیش از بیش در صحرا پدیدار گردد و عمل فلاحت

با نیت تمام و آسودگی مرام کندران نماید و اگر در عنصر آتش از جانب دم راست نمایان شود

چنانکه باران بظهور آید غله پیدا نگردد و در عالم قحط سالی رو نماید و گاه نروید

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

روید و آزار بسیار در اجسام مخلوقات راه یابد چون عنصر باد از طرف دم چپ بمعاونت

آید باران بیموقت بارد و غله و گاه کم روید و نرخ نسبت ارزانی فصل گذشته بقدر چهار حصه باشد

و در اکثر اطراف و جوانب بواسطه اختلاف سرداران روی زمین خلل پیدا گردد و غوغا بسیار شود و روز

الحفیظ گویان در خوف و رجا اوقات خود صرف گردانند و معاذ بالله اگر عنصر خاک و زیادتش

در آید بوجوب باران امداد نبرد و میوه‌ها دانه نگیرد و نرخ غله رو بگرانی آورد و گاه بنمود نیابد

و از بیابانی غله در عالم رستخیز برپا شود چون عنصر خاک یا آب از جانب راست دم نگاه در آید

باران بیموقت بارد و نرخ غله در درجه اوسط ماند و گاه پیدا نگردد و در اکثر جاها کمی نمود در آید

بسبب فراوانی بارش دو چندانکه غله و بکار آید بیکی آرد و قدری گران گردد و پادشاه

دیگر بر تخت سلطنت جلوس فرماید و بیننده این حقیقت تا آخر سال جان بحق تسلیم نماید

و در ستهه یدر اشکل ماه بهمه حیثیت نیز احوال مذکوره قدر گرانی و ارزانی و غیره بدستور

سنکرات ماه پوس یعنی آذر ماه و سن نیارس لیت و هفتم ماه با لیت و هشتم روز دو شنبه آمیخته

یا جمعه افتد دران سال گندم [illegible] گران [illegible] و شیر گران ارزان شود دانشمندان بتجربه آورده اند

که در ماه اساده [illegible] روز دوشنبه یا سه شنبه یا جمعه [illegible] یا [illegible] یعنی یازده روز در ماه آخر باشد

دران سال باران رحمت الهی حسب دلخواه نزول اجلال فرماید و زراعت ربیع بسیار شود

و خریف کم پیدا گردد و اگر در دو شنبه یکشنبه [illegible] بیاید قحط بیفتد و اگر در [illegible]

شنبه [illegible] گفته اند باران کم بارد و مردم [illegible] بیمار [illegible] هلاک شوند و در تمام [illegible]

لیکن باران نبارد و اگر در چهار شنبه این [illegible] باشد [illegible] بسیار [illegible] قحط افتد اکثر

مردم بمیرند چون در ماه کاتک بدی یعنی یازده روز در [illegible] اگر [illegible]

تمام روز ابر باشد در ماه اساده باران دلخواه ببارد و اگر در ماه ساون بدی [illegible]

بجهت [illegible] رعد [illegible] باران بسیار بارد فصل دهم در [illegible] علامات حبالی از ذکر و انثی

اگر در هنگام بر آمدن دم راست سوال کنند که از زن حامله پسر خواهد شد یا دختر در آن زمان

اگر دم او از جانب راست باشد باید گفت که پسر تولد خواهد شد و فرزند بماند و اگر

در زراعت [illegible] ۱۴

۱۴ [illegible] باران کم شود

و زراعت پیدا نگردد

در تمام [illegible] ابر باشد ۱۴

لیکن باران نبارد و اگر روز [illegible] این شنبه باشند

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

اگر دم بجا ماند و استفسار کند و دم آتش از طرف [illegible] اطلاع باید داد که فرزند پدید آید

تا فراوان از شجره زندگانی متمتع و کامیاب گردد چون در دم چپ مسألت نماید و دم

آن از طرف راست جاری باشد طالب بدانستن تواند آراست که دختر متولد شود و بمیرد

و اگر در دم مذکور استفسار گردد و دم از دمها ازین کره آید باید گفت که دختر بوجود آید و زنده

ماند و هرگاه در سکهمن اظهار کنند و دم از دم همین قسم ظاهر باید کرد که توالد دو پسر

توام گردد و آنکه در عنصر خاک سایل شود و دم او نیز همین نوع بود جواب توان داد

که حمل در میان شکم غایب شود یا عنی بوجود آید و هرگاه کسی از جانب نفس که مسدود باشد

مسألت نماید که زن فلان کس حامله است یا نه باید گفت که حامله است و از طرف

دیگر که جاری باشد بدستور مرقوم پرسان گردد توان گفت که حامله نیست و هرگاه کسی

که در دفت روز عنصر خاک یا آب از طرف دم راست با عورت مقاربت

نماید و ازان نطفه بعورت حمل ماند بلا تصنع در عرصه ششماه یا هفت ماه سقط گردد

و اگر باد نیز موجود آید و عورت بتابد و چشم [illegible] روز برین صفت بود بسیار و تکلیفها بشمار
نقد جان را از کیسه کالبد خود اله متقاضی رحیل نماید و هر که در عنصر باد که از جانب
دم چپ روان باشد بعورت نزدیکی کند همان زمان نطفه در جسم قرار گیرد و بعد چندین
روز انتقال منی در دماغ او شود آنگاه ظاهر شود و عورت دختر زاید و اگر در عنصر خلا یعنی آسمان
رهوار حمل آشکار شود لیکن بعضی [illegible] و در شکم غایب گردد و اگر در [illegible] از ان [illegible]
حمل نماند به بهانه آسیب خون انقطاع شود و یا از [illegible] آید [illegible] از فقرای [illegible] بای شود

فصل یازدهم در دانستن غالب و مغلوب اهل محاربه [illegible]

هر که در دم راست [illegible] مقام [illegible] آید در عنصر آتش
و باد بر رزم سوار شود شمع نصرت [illegible] اعادی روشن گردد و آنکه در عنصر خاک
بر عدو بند کور روانه شود بدون جنگ [illegible] محاربت از مصالحه بگذرد [illegible] نماید و چون
در عنصر آب روانه شود زخم سنگ [illegible] خورد و هر سردار که در عنصر خلا مرحله پیما گردد
در رزمگاه شربت شهادت چشد و اگر هر دو سردار در دم [illegible] سوار شوند در میان هر دو صلح [illegible]

مع [illegible]

بیشتر سوار کردن و نصرت او را ببیند و دیگری مغلوب شود و اگر در دم چیپ پالکی را

هر کسی که بار بار دهانند کوره کار کرده باری کار نماید بهکت جوگ بر سه قسم است یکی ست

بهکت دوم ست کور بهکت سوم راج بهکت ست بهکت آنست که از دل و جان سلع

خدمت فقرا بکنند و صحبت این فرق بمنزله کیمیا دانند قرب حق از صحبت

اهل شغل فقیران حاصل است تا بودن در صحبت این طایفه و بر مثاب در این باب

داشتنی بباید تا بهر قوم بیکردد میگویند کسیکه هر دو پدر و پسر از مردمان

خدا پرست بوده اند اوقات خود را بسبب عطالت بعسرت تمام میگذرانیدند و همت

فقرا بموجب این فرد میکنند فرد طواف کعبه دل کن بس اهل دلان

بسوی کعبه ظاهر برای طواف ز سعادت حج بیند گشتند روزی بآن کسیر

زر و روشان دوار در دقت شدند هر دو آگاه چنانچه بنیاز نامند مردان هدایت اعتقاد

نقید دم هر یک غرا شدند پس از آن متصل خانه جوگیان اقامت فتان داوند

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

و برای فرض پیش دو سه کس از اهل ثروت که سر رقبه دارد و ستد با ایشان در است بخود رفته

سائل شدند لیکن از دی پناه امید بواسطه نارسائی دوام سابق از نقاب قبول کامیاب

نگردید بالضرور لباس پوشی اثاث را گرو داشته شتر الطایف مهانداری باینجا آوردند

و در نیم شب پاسی از برم مشورت آراسته گفتند که روز را چگونه سامان جنس باید رسید

بلی اظهار نمود که بیرون سرقت طرحی تازه تصور و تخیل نمیکرد و آخر ان فراهم نمی

بسبب ناچاری بر خود ناگوار ساخته بدکان بقالی رسیدند سیوتصیلا از عقب دکان

نقب زده اندرون رفتند و آوردند تکلی پر از آب و دال جوار و نخود و زیره

حیلچی و روغن و برنج و شکر در یک دو لحظه آوردند پر از جنس بقدر احتیاج

آورده نقل بقل کرده خواستند که بیرون بر آیند بقال از خواب بیدار گردید و پای او را

که در دکان های ایشان بود بگرفت و آنها به شور و فغان برخاست که دستم بخلاصی افتادن راز

سر شمشیر جدا ساخته بخانه آمدند و دیگر دلال چهار خانه جا که نشسته آری ما

تا گرانی سحاب بهنمای بهره از فضل کرامت فرموده در هنگام حلول آفات و حوادث

تفرقه در جمعیت خاطرش راه نیابد و در راحت و مشقات نه نخوت و غرور نگرداند

و در هر حال نظر بر آفریدگار خود داشته بر بیش و کم و درد و صاف قدر اوقی که از خمخانه

مشیت قسمت یافته نظر کرده قانع باشد و لب بشکوه و شکایت نکشاید

در تهدید سختی عنان صبر را از کف مده در مقام صبر در هر حال چون ایوب باش

[illegible] علی الصدق به بیماری الحمیه درخت پس از یک لحظه فقرا از ایشان پرسیدند که [illegible]

نگاه داشتن التماس نمود که از هیم است عرق لحم مرض است فقرا باز بکرات در [illegible] بمبالغه و اغراق

تمام زبان گشودند که دیر در مرض [illegible] حالش بشنود است چگونه طاری شد کس در جواب [illegible]

که احسان [illegible] مرض و شفای کلی ما امانات اند بست قادر حکیم مطلق است در بین اثنا [illegible] حلقه آن

گروه هم در کردان مرتبه دور و بردهبر سر از غیب کماهی آگهی یافته گفت که بدون نمودن او

این طعام از زهر و زقوم میدانم هر چند که تر بنگ سرکه سابقا در دهان تر بن و لذیذ [illegible]

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

سلسله‌های آمیزمی انگیزیم سخن بسبب استعداد کیش ناچار نه. دست بسینه نمازی آن چنگ‌های معرفت و راه

آسمان حقیقت استاده ~~کیفیت حال چنین گفت~~ کیفیت حال بازنمایند آن دانای رموز نهانی و بینای اسرار خداوندی

بمجرد استماع این ماجرا لب به تحسین گشاد که با مریدان فرمود که آدم شناسی از جمله مشکلات است

هرچند حق‌شناسی در عالم بسیار مشکل است مشکل‌تر است لیکن آدم‌شناسی از روی بسیار را

همراه رفته با مریدان بطرف لاش سبوچه از دنیای عالم بر درخت مغیلان سرنگون آویخته بود

راه سر کرد چون نزدیک درخت رسید لاش سبو از دو دست بیفتاد و دست آن دیگر از ورد

باز ناز رسید فرود آورد نیت و دو کس رسن از پا دور ساخته بر سر یکدیگر برنشسته

و در دیگ یکه ساسان با گل و شراب آماده بود آوردند سرکرده فقرا سر را از گریبان

طلب در سینه بر لاش چسپانید و ردای سفید بر آن انداخته دست مناجات بدرگاه حضرت

جان بخش حقیقی که برآرنده حاجات درماندگان و دستگیر بیچارگان ذات پاک اوست

برداشت رباعی خدایا برآور مراد دل ما ز فضل تو آسان است مشکل‌ها ز کرم

نعم گرفتی باب حل رسول که بود دلالت بر شمائل باشد حق اجابت کردید که باجود عهود کردند

که هرگاه حضرت این مرده زنده خواهد شد طعام خواهم خورد و الا خود را برین قالب بیجان محترق باتش

کردانیم چون اراده قرین صدق بود دعا از سر اعتقاد و سر بر بالش نهاد بیهوش شد و

راه آرام گرفت بر خاست و گریه بیقرار کرد حق ازین دعاهای صادقان عجب نیست

که باید آن مرده جان الفرج یافت بر روز این عطیه عظمی که دور از وهم و قیاس که

یا نفس فقرا مستعد این کرامات حضرات مجیب الدعوات بر داشته معهم بشود و کس تا دل

اعتقاد کرد زیرا هر که بدین نوع خدمت اهل فقر از حسن نیت نماید در زمره مخصوصان حضرت

الهی موسوم گردد کسی کو کند خدمت اهل فقر ز خاصان درگاه او گردد و سلام

گویا بیکه آنست که مرشد را بجای خداوند حقیقی تصور کنند و اطاعت ارشاد وی بجان از یاوری

طالع باید شمرد قطعه هر که سازد خدمت مرشد بجان شرف رسد در دو عالم جاودان خدمت مرشد نما

روا بجان تا شود از ستان برتو عیان بس باشد که ده بدست فرید لیک بنور حق بجز رشد

مجمل این قصه بشنو مو بمو ۰ رفت پیش قطب و از آنجا بیا ۰ قطب گفتا قصه [illegible] این

هر زبان داریم در دل این فلان ۰ حقه را بردار اندر دست خویش ۰ منقل آتش بزیر سر تو نیش

هر دو را بر داشت شیخ همراه شد ۰ در پس خواجه بسوی راه شد ۰ خواجه در جای بغور چون رسید

حقه را طلبید آمدم از فرید ۰ زود تر آر از [illegible] بنهاد ۰ دست بسته چون غلامان ایستاد ۰ خواجه

سوی شیخ دید و گفتا ای پسر ۰ بر زمین نه منقل آتش ز سر ۰ بیش پس شیخ [illegible] حال تو از

حرارت چون شد احوال تو ۰ شیخ از زر شد خواجه بر رخ او ۰ از [illegible] و

جبین ۰ خواجه چون اندر خندید غرق نظر ۰ دید حال شیخ از گرمی [illegible] گفت ای

غنیمت کای فرید ۰ نور حق نی خدمت در رسد که جدید ۰ شیخ گفتا از دل و جان ای امام

پیش قربان تو سر افگنده ام ۰ آن زمان خواجه ز لطف بیشمار ۰ سر مخفی کرد بر شیخ آشکار

هر که زین سان خادم مرشد شود ۰ واقف او از حق و واحد شود ۰ خدمت پیر از خلوص

و اعتقاد ۰ تا توانی کن زیاده از زیاد ۰ هر که مخدوم است از دیدار یار ۰ همچنان در روز

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

روز را هم شب شمار حق‌شناسی را فقط شعر و تقیت گر نبود آنهم نیز از ربط بیت

وحیدی من از لطف پیر توان ترا است گرچه طاعت هم نبوش پایه است مرشد کامل

چنین جیحون ازین زمان هست بیک با سر گم کشتگان تو از طاعت از جنس الله ...
چند احسن

خرق عاداتش بعالم واضح است ثانی او بی تکلف در جهان کس نبود و نیست

عنوان شد عیان بر دلش آسان ... است شرح حال و ماضی و مستقبل است ۱۴ در این

معنی تمثیل دیگر بیاد ... است تحریر مجاور نقل دیگر روزی مریدی از پیری استفسار نمود

که در صحبت پیر و مرید چه پایه پیر از زبان هیچ جواب نداد و بر وقت دیگر موقوف داشت پس از یک هفته

مرید را پیش شخصی از اهل دل فرستاد چون مسافت بعید بود رقعه داد و روانه کرد

چون مرید بدانجا رسید رقعه تفویض کرد آن محب الفقرا بمدارا و تواضع پیش آمد

بر وفق ارشد دعا جواب نوشته و دو اشرفی نیاز کرده رخصت نمود در این ضمن

مرد ... باشد مرید از غلیان ... در خانه ... در آمد ...

لایح

۱۴
از مریدانش اگر بسیارم ... شمار
کم نخواهد بود ... پرده ... شد
وصف او بیرون ز امکان
راست گویم قبله ... است

که زبانه آتش شهوت تا بمیان سینه شعله زد شیر مهیب از غیب پیدا شد

مرید از دیدنش بر سان کر دید و از ان منفعل زشت باز ماند و بذکر حق جل و علا مشغول

گشت و هر دو دست بمناجات بر داشت مناجات خدایا کرم کن بر احوال زارم * ندارد

دگر کس بغیر از تو یارم * اگرچه بر افعال خود شرمسارم * ولیکن ز لطف تو امید وارم ۱۲

چون شاهد لمعانی صبح نقاب از رخ باز کشاد مرید بعجلت تمام اهم بی بیل مقصود

ره نگر اگر دید و بوقت چاشت بقدم بوس مرشد استسعاد یافت انچه در شب آبی

بنیاز کرد انشید پیر بنظر آورده در یکدو ساعت از زبان نو از سر بیان فرمود که شرط

مرید همین است که انقیاد حکم مرشد از رسوخ اعتقاد بر خود لازم داند و در جز

بهر آنکه ترا از کارنامه ایست که بر طبیعت مستولی شده بود صورت شیر

گرفته باز داشتم * شد چشم هر که بدلش از سر حقیقت * در چشم او لعبت

سید انور خدا پرستی * مرید از سماع این سخن منفعل شده عذر خواست

عاصی روسیاه گنهکار و بدبخت

خادم بیکس گنهکارم

نادر اقدر زشت نمایان

رحم کن روسیاه گنهکارم

خادم بیکسم گنهکارم

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

خواست که من بعد مرتکب اینچنین افعال قبیح نشود دیر بر جرایم ماضیه او رقم عفو کشیده

در چند روز از روی عنایت بپایه عرفان رسانید خود بر آن گشت و واقف معنی من

عرف گشت پیدا است در ضمیرش اسرار الکشف هر مریدی که اطاعت مرشد با اعتقاد

درست و کمال رسوخ بجا آورده گشت ارادتش از چشمه سار کمال شاداب گردد

اسم ذات آنست که ذکر اسم ذات [illegible] بر خاست و حرکات و سکنات بهوش باشد

و نشستن خواب و بیداری ورد زبان باشد و یک لحظه از فکر او فراموش نگردد

ذکر حق از جان و دل کردن روا است بیکر زبان بی یاد او بودن خطا است اگر

نسبی عدد از دریای اعظم و اقلام از جملگی نباتات و سیاهی سازنده توصیف

اسم یک حرفش بر اوراق و اطباق سماوات و ارضین تسوید نمایند یکی بسعی از عهده

حرفی بر نتواند آمد حکایت میگویند درویشی روز و شب پیوسته بیاد فالق الاصباح

نمو ظاهریت و اشتغال میداشت روزی با یکی از مریدان گفت که [illegible] رب جلیل

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

فصل عبادات است ... اندر دل من بجز خدا نیست * بی ذکر وی از زبان نیاید است

پس از تکبیر و حفظ نظر مرید بر گدائی که با آواز بلند در شهر راه نام حق از زبان میگفت

بسیار رفتار و بر آینده و رونده لب بسوال میکشاد بمعاینه این حال متعجب و حیران گردید

در خدمت پیر التماس نمود که ای قافله سالار شاهراه حقیقت و ای سیاح دریای

معرفت این چه تقریب حال که بسیار ایزد بسوال مشغول است بدین گناه از گدای امثال

ذمیمه و اعمال شنیعه گرفتار شده است مرشد استاد در تصدق خاطر اند شیخ از غرط

لطف جواهری بمرید چند با لی ارزان داشت از زبان فیض ترجمان فرمود که این جواهر

نزد کلان غله فروشان بقیمت دو من گندم بفروش و اگر کسی بابت بها خرید نماید پیش من

بیار هر چه فرمان مصلحت بود بفرمایم مرید با انقیاد تمام آداب تسلیمات بجا آورده

رخصت شد و در ان جا چند کس غله فروشان بنمود و قیمت کنانید موجب ارشاد پیر

قیمت آن را ظاهر ساخت اما هیچکس بدان قیمت راضی نشد مرید با حالت تحیر باز شد

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

و سلم و بر آل کرام و اصحاب عظام او باد  اما بعد میگوید فقیر بی حزن و اندوه محمد

دارا شکوه که بعد از دریافت حقیقت الحقایق و تحقیق رموز و دقایق مذهب بر حق

صوفیه و فایز گشتن باین عطیه عظمی در صدد آن شد که درک کنه مشرب موحدان هند

و محققان این قوم قدیم نماید با بعضی از ایشان کاملان که بنهایت ریاضت

و ادراک و فهمیدگی و غایت تصوف و خدایابی و سنجیدگی رسیده بودند مکرر صحبتها

داشته و گفتگو نموده جز اختلاف لفظی در دریافت و شناخت تفاوتی ندید

یابنده بود که خود را بصاحبدلی رسانید از زحمت نقصان و رنج هجران برهند

چه خدایابی موقوفست بر فقیریابی هر که فقیر را نیافت خدا را نیافت و هر که

او را یافت این را یافت اگرچه مدار این کار و یافت بر فضل است

نه بر سعی و کوشش گرچه وصالش نه بکوشش بدهند آن قدر ای دل که

توانی بکوش و وصول بجناب اقدس او به دو طریق است یکی بطریق

از این جهت سخنان فریقین را تطبیق داد و بعضی از سخنان که طالبان حق را دانستن آن ناگزیر است و سودمند فراهم آورده رساله ترتیب داد و چون مجمع حقایق و معارف دو طایفه حق شناس بود مجمع البحرین موسوم گردید موافق قول اکابر التصوف هو الانصاف و ترک التکلف

٢

فضل و آن چنانست که حق تعالی به فقیری برشد و آن مرشد کامل به یک نظر
و به یک گفتگو کار او را تمام کند و پرده از چشم او بردارد و از خواب غفلت و
پندار بیدار ساخته بی رنج ریاضت و شدت مجاهده جمال معشوق حقیقی را
بدو وانماید و او را از خودی به درجه بی کسی الی سیر برساند انه ذلک
فضل الله یوتیه من یشاء والله ذو الفضل العظیم دیگر طریق مجاهده و ریاضت و آن
بدین گونه است که شخصی از افواه عوام شنود و در اقوال سلف نوشته یابد که بعضی از افراد
انسان واصل گشته اند و حق را چنانکه حق معرفت است دانسته و به حریم فضل اولی
برده و تمنی آرزوی وصول این مرتبه علیه در خاطر او جا کند و در طریق جستجو قدم
استوار نهد و به جد و جهد خود را به مرشد برساند و راهی که واصلان این قدم برای
راه یافته اند معلوم کند و داد ریاضت و مجاهده بدهد با این همه اگر فضل الهی
دریابد بعد هزاران محنت و رنج مراد او و مطلب او صورت بندد و به برکت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

برکت طریق سلف با رزوی خود پیوندد و این بیمار مستمند محمد دارا شکوه قادری حنفی از آن

طایفه است که جاذبه فضل بخشش بی سبب ریاضت و مجاهده به تاثیر نظر کامل

آنها را بسوی خود کشیده و عنایت بی‌غایت آنها بنهایت منتهای مطلب رسانیده

چون این فقیر مراتب تجرید و دقایق عرفان و توحید را چنانچه حق معرفت است

یک یک دانسته و دریافته بملازمت اکثری از اولیای زمان خویش که از

زمان هر عصری وجود یکی از امثال ایشان نادرست رسیده و صحبت ها داشته

و از انعکاس سر که ایشان حیوه ها بر داشته و مراد و مطلب جمیع انبیا و اولیا

چنانچه باید تحقیق نموده بود میخواست که کتابی مشتمل بر اسامی و احوال آن عزیزان

در سلک تحریر در آرد که شب جمعه بستم شهر رجب المرجب سنه یکهزار و پنجاه و یک هجری

در سر این فقیر در دادند که بهترین سلاسل اولیای خدا سلسله علیه و طریقه سنیه

قادریه است که از سرور عالم مفخر بنی آدم بادشاه انبیا مرشد اولیا محمد

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

محبوبیت مخاطب بخطاب آیه لولاک لما خلقت الافلاک و لولاک لما اظهر
الربوبیت رسول الثقلین سید الکونین خاتم المرسلین محبوب رب العالمین احمد
مجتبی صلی الله علیه و اصحابه و آله وسلم رسیده که پیشوای عارفان مقتدای
واصلان برهان شریعت سلطان طریقت کنج حقیقت بحر معرفت هادی
اهل الله قایل قدمی هذا علی رقبة کل ولی الله شیخ الاسلام خلف سید الانام
قطب الطالقین غوث الثقلین ابو محمد حضرت محی الدین سید عبد القادر جیلانی
والحسینی رضی الله عنه و از ایشان به اشرف مشایخ زمان و اقدم اولیای
جهان مخزن اسرار غیبی مطلع انوار لاریبی دانای عرفان واقف اسرار
یزدان دلیل اهل حقیقت رهنمای سالکان طریقت محرم حرم جلال شاهد
بزم وصال اعظم اولیای ربانی محی الدین ثانی پیر دستگیر شیخ میر قدس
الله ارواحهم و از ایشان بلا واسطه نقل کرده است شاه محققان سلطان اهل

اهل عرفان مستغرق بحر توحید سیاح بادیه تجرید سالک طریقت بقا واقف

موقف فنا محرم حرم یزدانی گنجور توحید ربانی دانای اسرار وحدت منزه

از آفات کثرت رهنمادی مولانا شاه مرشدی حضرت مولانا

سلمه الله القاه از ایشان به واسطه براقم الحروف و نیز دران زمان مامور

شدم به نوشتن این رساله که در بیان نمودن راه خداست لطف لسان طریق

هادی چون مراد سایر در تصانیف لطیفه این بود که به قران مجید و فرقان

حمید تفال جسته بمقتضای اشاره الهی نام می نهادم و نام این رساله

در خاطر حق نما گذشته بود بعد ازین آیه کریمه که دلالت بر حق نمای و نمودگی

این کتاب میکرد برآمد ولقد آتینا موسی الکتاب من بعد ما اهلکنا

القرون الاولی بصائر للناس وهدی ورحمة لعلهم یتذکرون چون معنی

این آیه را مناسبتی تمام باین نام بود این رساله شریف را به حق نما موسوم

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

سخنم رباعی خواهی که دلت ز وصل روشن گردد خود را تو به جست و جوی دلبر افگن

از قبله نما چو قبله در می‌یابند دریاب ز حق نما تو حق را روشن تا هر کس از شرف

صحبت کامل رسیده باشد او را شناخت کامل نبود این رساله را بخواند و بنظر

تفکر و تدبیر در یابد و از ابتدا تا انتها یکیک را بعمل آورد امیدواری است که بی

به مطلب وجه از مشرب صافی توحید که منتهای کمال انسانی در عرفان ربانی است

بهره مند گردد و مطلبی که تا این اوراق سلف و خلف پر است و در دم آخر نتوانند

نمود در یابند و خلاصه کتب فصوص و سوانح و تواریخ و لمعات و درسع و جمیع

کتب متصوفه را بفهمند بیت تو باطن شرع کرد باقی مخصوص در هم شکنی نظر تو

بر احد الخصوص یک دان و بدان تو غیر او در دو جهان این است حقیقت

فتوحات فصوص و باید دانست که درین رساله آنچه مسطور است از اوضاع

و اطوار و نشست و برخاست و اعمال و اشغال طریق خاص سید المرسلین صلی الله

صلی الله علیه وسلم سر مو تفاوت و تجاوز در آن راه نیافت اگر بخدا رسیده
این رساله را بنظر درآورد و انصاف بدهد که فقیر را چه مرتبه الله تعالی فتح الباب نموده
و در این چنین لباسی درهای فقر و عرفان گشوده تا بهمایان واضح گردد که
فضل او بی علت است و آنرا که میخواهد از هر لباس بسوی خود میکشد و این
دولت است که بهر کس رو نماید بلکه خاص باین نیازمند درگاه است چنانچه
در آغاز شباب شبی بخواب دیدم که هاتفی آواز داد و چهار مرتبه مکرر کرده
که آنچه هیچ یکی از سلاطین روی زمین را دست نداده الله تعالی بتو ارزانی داشته
است بعد از وقت خواب آنرا بمعرفان تعبیر نمودم و منتظر این دولت می بودم
تا آثار آن بظهور آمد و روز بروز نتیجه آن مشاهده افتاد در ایامیکه درد
طلب دامنگیر بود با این طایفه کمال اعتقاد درست نموده بودم و کتابی در سلک
تحریر درآورده در بیان احوال و مقامات این طایفه علیه و مسمی بسفینة الاو

و ذکر ایشان قدس الله سره ارواحهم و آنرا سفینة الاولیا نام نهادم و بعد از آن

که بشرف ارادت مشرف شدم و طریق سلوک مسلوک گشت و از اطوار این

طایفه واقف گردیدم کتابی دیگر در اشارهٔ مقامات و اطوار کرامات مشایخ

خود مشتمل بر فواید کتاب بقید جمع در آوردم و آنرا سکینة الاولیا نام نهادم

در هر وقت که ابواب توحید و عرفان را حق سبحانه تعالی بر من روشن کرد

و از فتوحات و فیوضات خاص خود و آنچه داده در این رساله نگاشته شود

و در احاطهٔ ضبط می آید آیه ان فی ذلک لرحمة و ذکری لقوم یومنون و

در این سلسلهٔ علیه برخلاف سلاسل دیگر رنج و ریاضت و محنت و مجاهده نیست

بس با همه لطف است و بخشایش و هم ابن عطا است و دلداری و هم عیش است

و آنسانکه ابن عطا رحمة الله علیه میفرماید مصرع ریاضت نیست عیش با همه لطف

است و بخشایش شیخ تو آنست که ترا بی ریاضت بخدا رسانده

نه کسیکه برساند برنج و تعب مولانا جلال الدین رومی علیه الرحمة میفرماید شعر

ز چندین سد مهابت آورد • نه آورد بت برای انتفاع او • ای در طریقهٔ این

فقیران لفظ مریدی بر مریدان اطلاق نمیکنند و در گفتگو بلفظ تعبیر مینمایند چه

در زمان پیغمبر صلی الله علیه وسلم اصحاب و یاران میگفتند نام پیری و مریدی نبود

پس هر جا که درین کتاب لفظ یار باشد مراد طالب خواهند بود و بیان این رساله بر

چهار فصل است که هر فصلی بیان عالم است از عالم اربعه فصل اول در بیان عالم ناسوت

عالم ناسوت عبارت ازین عالم محسوس است که بعضی آنرا عالم شهادت و عالم ملک

و عالم بیداری نامیده اند نهایت مرتبهٔ تنزل حضرت وجود که کمال الذات در همین

عالم است ای یار چون در وسندی راه درین عالم طلب حق بهم رسد اول باید که

در جاهای خالی تنها رفته صورت فقیری را که باو حسن ظنی داشته باشد یا صورت

کسی را که باو رابطهٔ عشق مجازی بود یا صورت آباء و اجداد خود را که دیده است

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

تصور می نموده باشد و طریق تصور آنست که چشم بر هم نهاده صورتها را که دیده است منسوب

بدل شده بچشم دل مشاهده کند ای یار دل نزد این فقیر در سه موضع است یکی اندر دل

سینه زیر پستان چپ و این را دل صنوبری میگویند و آن بر شکل صنوبر است و صورت

این دل را حیوان و انسان برابر دارند بیت آنچه بصورت دل انسان بود پر بود در

قصاب فراوان بود رباعی آن خاص بجا معلوم است دیگر در ام الدماغ و

این را دل مدوری نامند و دل برنگ نیز گویند و خاصیت او این است هر گاه فقیر یک

باین دل متوجه شود خطره اصلا رو نمیدهد و هر خطره را در اینجا راه نیست و دیگر

دل نیست در میان نشستگاه و این را دل نیلوفری خوانند و توجهی که در تصور مذکور شد

بدل صنوبری است و آن صنوبر شاخی که کور باشد نه صنوبر چشم دل مشاهده می نماید و عالم مثال

نامند و این تصور چون مقدمه فتح الباب عالم ملکوت است از ملکوت جدا نشده

عالم مثال نامیده اند و الا عالم مثال داخل ملکوت است ای یار هر گاه بطریق

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بعد از این مذکور تصور پیش کرده رفته رفته صورت متصور درست گردد و باعث فتح

ملکوت شود و چون این تصور بنظر تو خواب در آید مبارک گشت بر تو فتح عالم مثال

و هر گاه که درین کار استوار مقید گشتی هیچ صورتها که دیده میشود بر تو پوشیده نماند

**فصل دوم در بیان عالم ملکوت** و این عالم را عالم ارواح و عالم غیب و عالم خواب

نامیده اند صورت عالم ناسوتی فنا پذیر است و صورت عالم ملکوت که صورت

اصلی عالم ناسوت است فانی نشود و همیشه باقی ماند ای یار عالم مثال که بالا نوشته

رفت از کلید عالم ملکوت است و خیال صورت را که بعد از پوشیدن چشم دیده میشود

مراد از روح آن صورت است نه بدن پس ظاهر شد که ارواح مردم همان صورت

که در عالم شهادت داشتند بی بدن موجود اند و در نظره وقت میتوانند حاضر شد

هر کس که در خواب رود خواه آگاه خواه غافل روح او چشم و گوش و زبان و جمیع حواس

و قوای باطن بوسیله حواس و قوای ظاهری جسدی لطیف گرفته در عالم ملکوت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

سیر میکنند و دل هر کس که لطافت و آگاهی حاصل نموده در عالم ملکوت صورتهای نیک و لطیف

بیند و شنود و محظوظ گردد و دل هر کسی که در زیر بار کثافت و غفلت تن باشد صورت

زشت و اصوات کریه و مهیب میدیده و میشنیده باشد تا آنچه در عالم ناسوت

گرفتار کثافت بسیار است مده نماید و بی حظ و لطافت و حلاوت گردد پس چون به

بعضی شغلها که مذکور خواهد شد از روی جد و جهد اشتغال داشته باشی تاریکی از آینه

دل تو دور گردد و آینه دل نورانی شود بلکه صورتهای انبیا و اولیا و ملایک

دران منعکس میشده باشد و صورت مرشد تو بخواهش تو و صورت پیغامبر صلی الله علیه و سلم

و اصحاب کرام و اولیای عالی مقدار نماید و هر مشکلی را از ان صورتها که بزبان دل

در ان حال سوال کنی جواب بشنوی و یقین دل تو بیفزاید و ترا در عالم ملکوت تسلی

تمام رو نماید و چون صورت پیغامبر صلی الله علیه و سلم را ببینی بتحقیق و یقین بیدان که در

حدیث نبوی است مقام آیه یعنی هر که مرا دیده بحقیقی مرا دیده

دیده بدرستی شیطان را خیال نیست آنکه نماید خود بصورت پس ظاهر است که این در باب

عالم ملکوت است چون طبیعت آن از بوی عرفان مایل بلطافت شده و لطافت ازو

جدا گشته عالم ملکوت برای آنست که باز او را بسوی لطافت راه نماید و لیکن اگر

وصل او بلطیف است از صحبت بدن روح ملکوتی کثیف شده زیرا که صحبت بدن

اگر بروح غالب آید روح حال بدن بگیرد و اگر صحبت روح بر بدن غالب افتد

صحبت

بدن نیز لطافت بپذیرد چنانچه آن سرور عالم چون بر بدن غالب آمد بدن نیز کمال

لطافت بهم رسانید لهذا بر بدن مبارک مگس نمی نشست و سایه ایشان بر زمین نمی افتاد

چه هوا لطیف است نه بر و مگس را مجال نشستن بود نه او را سایه بود و چون روح

از هوا هم لطیفتر است روح را با بدن جای بودن چه عجب که معراج آن سرور صلی الله علیه

با بدن بود و عیسی علیه السلام با جسد در آسمان باشند [illegible]

پس چون از عالم مثال بملکوت آمدی و دانستی که ارواح پاک و بد بنظر نمود آید

و صور ملک نیز بر مثال امزاج منبسط می افتد باید که چندگاه این توجه را از دست

ندهی تا حقیقت عالم لطافت که عالم اصل است این عالم سایه اوست بر تو خوب روشن

گردد و هر چه خواهی در ان مشاهده توانی نمود و چون ترا بعالم لطافت نسبت تمام بهم رسید

مبارک گشت بر تو فتح عالم ملکوت اما اصل کار دیگر است باید که درین عالم تمامی وجود را

ازین ورطه وارهانی و نظر بصورت نیین نهی و بعالم صورت دل ندهی و خواهش

کشف و کرامات نکنی که در مقام کشف و کرامات بسیار است وقتیکه در ملک چشم

مبارک حضرت میان شاه میر قدس الله سره دانه بر آمده بود و بسبب آن بسیار متاذی

بودند جراحی را طلب نمود و از معالجه آن پرسیدند گفت این را اکال باید کرد

میان تهها از یاران ایشان بودند گفتند که توقف کنید و متوجه بعالم ملکوت شدند

شخص را دیدند از وی پرسیدند که علاج دانه که بر ملک چشم میانجیو بر آمده چیست

آن شخص گفت که تخم خیار را شاییده بمالند میان تهها چشم وا کردند و گفتند که جراح

آن شخص
از یاران
میان میر

که چاک بکنید و تخم خیار را سائیده بران دانه بمالند همچنان کردند و همان لحظه صحت

رو نمود یکی از حاضران مجلس از حضرت میانجیو پرسیدند که سبان تهار را در معالجه چنین علم

نام یار میانجیو

دستگاهی کمال است فرمودند نه اما در عالم ملکوت جمیع دواها موجود است چون بآن عالم

توجه نمودند این علاج فرمودند هر چه در عالم ملکوت بصاحبدلی بگویند بیکبارگی بهم میرسد

آن شخص پرسید که حضرت میانجیو را تصرف در عالم ملکوت هست که این دواها از

آنجا معلوم نمودند فرمودند که من از عالم ملکوت گذشته ام و در آن توجه نمودن آن عالم

تنزل است پس ای یار بسیار از فقرا در عالم ملکوت محجوب کرامات گشته اند و از

وصول باز مانده اند زیرا که درین عالم اصل و رتبائی نیست بلکه باید که درینجا بیائی

که این عالم سفر اولیای خداست سالک را دران عبور نمودن لازم است لیکن

باید که التفات نکند و درنگ ننماید که موجب سد راه است و در طریقه فقرا

فتح عالم ملکوت فتح عظیم است اهل سلوک را و این طریقه حضرت غوث الثقلین است

رضی الله عنه چنانچه منقول است از شیخ ابو عمر صدیقی قدس الله سره که گفت چون
بخدمت سید العارفین حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه رسیدیم طاقیه از سر بنهادند
چون نرمی و خنکی آن بدماغم رسیده و از دماغ بدل عالم ملکوت بر من کشف شد و شنیدم که عالم
و آنچه در عالم است تسبیح حق میگویند باختلاف لغات و انواع لفظ و اصطلاحات بود نزدیک
نزدیک بود که عقل من زایل شود شیخ پاره پنبه در دست داشت بر من زد عقل برقرار آمد
ای یار چون مثال ملکوت بر تو فتح شد باید که چند گاه بعضی از اشغال این سلسله را
بجا آری تا که دل ترا روشنی و صفائی حاصل شود و زنگاری که بر آینه دل تو
نشسته است زدوده گردد تا از هر طرف اندران جمال یار را مشاهده نمائی
کرد که حضرت دل را عرش الرحمان گفته اند با همین که حقیقت ذات از انجا
سر بر میزند و حواس از آن بتوجه آنجانب جمع میگردد و شغل اول حضرت سید محمد
به بعضی یاران میفرمودند که اسم الله را بحرکت زبان آهسته آهسته میگفته باشی از کثرت

کثرت ورد

از کثرت گفتن این اسم مبارک بطریق مذکور حالی بجایی میرسد که در خواب

نیز دل را آگاهی میباشد ای یاران اسم اسمیست بزرگ و شامل کفر و اسلام

و جامع جمیع اسماست هیچ چیز ازین اسم برون نیست و معنی این اسم اعظم این است

که اوست صاحب سه صفت ایجاد و ابقا و افنا و همه آفرینش و ذرات

موجودات ازین سه صفت خارج نیست اما ازین معنی و از سر این اسم کسی

آگاه نیست بلکه بعضی از کمال مشایخ بر سبیل ندرت کمال و شغل ثانی که عمده مختار

طریقه این فقیر است ولی این مشغول و همه کس نمی باید که بعمل آورد و کسانی که هشیار

عمده در طلب آن میسر است آنکه بطریق خلوت حبس نفس است طریقش آنکه

بطریق حلقه خلوت بنشیند که از نشستن رسول صلی الله علیه وسلم احیا برین است

آنچه هر دو دست را برابر سر برد و زانو نهاده و بعد دو سر انگشت بر هر

سوراخ گوشها را مسدود سازد چنانچه از آن راه نفس برون نرود و بعد

انگشت شهادت هر دو چشم را بگیرد یا بنظریق که پلک بالا را پائین آورده بهر دو انگشت

استوار دارد که انگشت بر دیدها نیاید و انگشتان بنصر و خنصر هر دو دست را زیر و بالای

هر دو لب گذاشته راه نفس بگیرد و هر دو انگشت سبابه بر نرمهای پره بینی بنهد یا بنظریق که سوراخ

طرف راست محکم گرفته راه نفس مسدود سازد و سوراخ طرف چپ را گذاشته لا اله را

بدم گرفته نفس را بالای دماغ رسانیده فرود آورد و بعد از آن سوراخ طرف

چپ را نیز محکم ساخته و در حبس نشیند و از شروع این شغل با کمال کثرت بلا تصدیع

و کلفت آنقدر که دم را تواند نگاه دارد و وقت گذاشتن نفس انگشتی که بر پره

بینی چپ است بر داشته نفس را آهستگی و تدریج بالا الله سر دهد که در زود گذاشتن نفس

دماغ را مضرت است بدین طریق هر قدر که تواند عمل آورد و از عاملان این شغل

بعضی کاملان تا هشت نفس را بجای رسانیده اند که چهار پهر را به چهار دم میگذرانیده اند

اما مرشد این فقیر حضرت اخوند ملا شاه سلمه الله تعالی بمرتبه رسانیده بودند که بعد

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

که بعد از ادای نماز حبس میفرموده اند تا وقت نماز بامداد ع خواهی شب من دراز

خواهی کوتاه نفس را اینگونه گشتند تا مدت دوازده سال حال برین منوال می بود

تا از اثر این شغل فتح عظیم رو نمود و در حال درهای دولت حقیقی کشود یکی از

فوائد این شغل این است که خواب تمام و کمال دور میشود چنانچه سی سال است که حضرت

اخوند ملا شاه سلمه الله تعالی خواب نفرموده اند این شغل شریف که دور کننده زنگ های

آئینه دل و صفا دهنده کدورت آب و گل است از حضرت غوث الثقلین رضی الله عنه

باین فقیر از روی تحقیق رسیده و نام این شغل از حضرت غوث الاعظم رضی الله عنه

آورده دیر دم میفرموده اند و پیر دستگیر حضرت میان شاه قدس الله سره برین شغل

آنقدر افزوده اند که بعد از حبس کردن نفس تا کند اثنا لا اله الا الله گاه گاه

بزبان دل صنوبری میگفته باشد که در هر حال نشستن خطرات و سید... چون

متوجه بگفتن لا اله الا الله شد رفع خطرات میگردد و از توجه معظم ... بجانب خطرات

دیگر بار بیماید این شغل را مبادا کور شود و بر در نام نهاده اند چه هر که این اسم شریف را با دل

رو کوی عضو در وای یار چون سلوک خطره بسیار است بسیا بخو بندی چند نهاده اند

که راه خطرات ازان بسته شود یکی ازان جمله این است که مذکور کرده شده دیگر آنکه

شخصی را که خطره بسیار از دل صنوبری سر میزده باشد باید که توجه را از دل صنوبری

که محل خطره هست بر داشته بدل مدور که روح این دل نزدیک است خطره را در آن

خطره

کمی راه نیست دیگر خواهد بود و طریق دیگر دور کردن خطره آنست که خطره را غرق نماید

های یار چون شغل شریف را که حبس نفس است بطریقی که بابانید کور شده حید گاه

بعمل آری حرارتی عجیب لطافتی غریب و شوقی و روشنی لطیف در دل و در

وجود تو پیدا کند و کثافت و غفلت تمام و کمال رو بعدم آرد و ترا ذوقی

بی اندازه نماید و لذت این شغل خود ازین کاربان را باز خواهد داشت اما این

شغل را همه جا و هر وقت نمیتوان کرد چه خلوت بلا نعیم صوت کسی باکه در خلوت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

خلوت باشی باین شغل شریف مشغول باش و در وقت سیر و صحبت خلق شغلی که اول
مذکور شد مناسب تر بود چه آن را همه جا و همه وقت نگاه میتوان داشت ای یار چون
در شغل حبس نفس مشغولی باید که پیوسته متوجه بدل باشی که درین شغل آوازی از درون
تو بهم خواهد رسید چنانکه مولانا روم سفر باید *بیت* بر لبم قفل است و در دل رازها
لب خموش و دل پر از آوازها و این آواز بعض اوقات چون آواز جرس
دیگ است و بعضی اوقات چون آوازیکه از خانه زنبور می آید چنانکه یکی
از معتقدین اشاره باین معنی نموده *رباعی* سنجی ها بانگ منوران نماید چو اندر گوش
رو گوید کلام او همه عالم گرفته آفتابی رهی کور بی که میگوید کدام او
ای یار گمان نبری که این آواز از درون سینه است پس همه عالم از درون دیگر
پر از همین صدا است *مصراع* برادر پنبه غفلت تو از گوش ندای واحد القهار
بنیوش ندا می آید از حق بر دوام چرا کشی تو موقوف قبالت و حقیقت آن

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

و شغل ثالث شغل سلطان الاذکار که بعد ازین مذکور میشود و بر تو ظاهر گردد که خاصه
این فقیر ای عزیز علیست و ذکر عالم یاد در دنیاست باسناد معتبر ظاهری و باطنی از رسول
الله صلی الله علیه بحضرت غوث الثقلین رضی الله عنه رسیده و از ایشان بحضرت میان جیو
شغل او از که لطیفه فقیر است آنرا سلطان الاذکار گویند ای یار آواز سه قسم است
یکی آنکه از بهم خوردن دو جسم پیدا شود چنانچه از حرکت هر دو دست بهم رسید
و آوازی ظاهر گردد و از حرکت یک دست صدا ظاهر نشود و این آواز را
مجذب و مرکب گویند قسم دیگر آنکه بی حرکت دو جسم و کثیف دو جسم ولی
ترکیب نفط غیر از عنصر آتش و باد از اندرون انسان ظاهر گردد و این آواز
را بسیط و لطیف خوانند سوم قسم آوازیست که بی مدد بی واسطه جسمیت ظاهر باشد
و این آواز بی واسطه پیوسته بر یک نهج بود و کم و زیاد نشود و تغیر و تبدیل دران راه نیابد و
بی جسمیت باشد اگرچه همه عالم ازین آواز پر و مملوست اما بجز اهل دل کسی برین آواز
مطلع نشود و این آواز بیش از موجودات بوده است و خواهد بود و این آواز را بهمه مطلق نامند

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

نمانند و هیچ شغل بالاتر ازین نباشد چه هر شغل که نسبت باختیار و سعی شاغل صادر شود و چون

شاغل بسمع رازان باز ماند منکر و دیگر این شغل شریف که بی اراده شاغل بر طریق دوام

بی انقطاع و انفصال میسر گردد و از اکثر احادیث صحیحه که در صحاح سته مسطورست ظاهر

میشود که همه پیغمبر صلعم قبل از بعثت و زمان بعد بعثت باین شغل متوجه بوده اند اما هیچ یکی

از علما سر این معنی را در نیافته ولی تا آن خبر داده از خدیجه کبری رضی الله عنها روایت

که رسول خدا صلعم پیش از بعثت پاره طعام شربی با خود برداشته در غار حرا که عبارت

در حوالی مکه معظمه مشهور و معروف میرفتند و دران غار همان شغل مشغول می بودند تا از

اثر این شغل صورت جبرئیل علیه السلام بآنحضرت ظاهر شد و ابتدای وحی آن سرور

دین بود بعد ازان شد آنچه شد ای یار چون خواهی که شغل مبارک سلطان الاذکار

شروع کنی در این شغل شریف را در زمانی باید که در شب تار و در بصحرای که از هر دو

مردم محفوظ باشد یا در حجره که آواز کسی در انجا نرسد متوجه بگوش خویش نشیند

و درین نوبت چندانکه نوای غوغای بیخفی تر آوازی لطیف روی دهد و آن آواز
رفته رفته چنان غالب گردد که از جمیع جهات فرو گیرد و هیچ جا و هیچ وقت نباشد که
با تو نبود و آوازی که از تو بر می آید قطره باشد از بحر این آواز و دیگر آوازها برین
قیاس کن **بیت** تو بگوش خویش گوشی بنه و بگوش الشنو که چنان بر نیاید هم از صدای
مطلق آورده اند که موسی علیه السلام را افلاطون گفت که سر آن خالق تو ئی که
میگوئی که پروردگار با من سخن میگوید حال آنکه او منزه است از جهات آنکه موسی علیه السلام
فرموده اند که منم که این دعوی میکنم و از جمیع جهات آوازی می شنوم منزه از انقطاع
و ترکیب حروف افلاطون موسی علیه السلام را تصدیق نموده برسالت ایشان اقرار کرد و پیغمبر ما را
صلعم از کیفیت نزول وحی می پرسیدند حضرت فرمودند که آوازی می آید مرا گاهی
چون آواز جوش دیگ و گاهی مانند شور عسل و گاهی متصور میشود رسته بصورت مردی
که حرف میزند با من و گاهی صوتی می شنوم همچو سلسله جرس خواجه حافظ شیرازی میفرماید

می‌فرمایند و اشاره بمعنی نموده کس ندانست که منزلگه دلدار کجاست اینقدر هست که

بانگ جرسم می آید مولانا جامی میفرماید در قافله که اوست دایم نرسم این

بس که رسد بگوش بانگ جرسم حضرت میانجیو قدس الله سره میفرمودند که حضرت رسالت پناه

صلعم بر شتر سواری بودند که این شغل چنان غلبه میکرد و بر سینه پر نوری آمد که بر دو زانوی

شتر خم می نشسته و بر زمین میرسیدند ازین دو کیفیت نزول وحی که مذکور شد معلوم

احادیث است که در صحاح سته مسطور است و اشاره صریح است به سلسلان الذوکاه اما

رسن و ازین حالتی رو میداد که آیات وحی و احکام الهی میتوانستند معلوم نمودو اولیا

را زین آواز صرف بهجت و بی انقطاع جمعیت و لذت و وجد و ذوق در می یابند

چنانچه اشتغال و اذواق دیگر را گذاشته بسبب این بلذت سکه زانده و بجزای آواز

فرمودند که تمام دلها از آن پدید نمی آید حضرت میانجیو میفرمودند که حضرت

غوث الثقلین رضی الله عنه فرموده اند که پیغمبر صلعم شش سال در غار حرا مشغول

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

به سلطان الاذکار بوده‌اند و من در آن غار متبرکه دوازده سال با این شغل اشتغال نموده‌ام که تأثیرهای

عظیم روی داد حضرت میان جیو فرمودند که از صاحبان و فاضلان که این همه مسافت بعید را

قطع نموده به حج میروند و برکات آن مکان مبارک در یمنی یابند ای یار حضرت میان جیو

این شغل شریف بسیار رفقند و عزیز بسیار داشتند که اکثر از یاران خود امیفرمودند و بعضی را

کم میگفتند با ایما و اشاره بود چنانچه آنحضرت اخوند جیو که برادر می بودند بعد از شش ماه

تکبیر کرد را بعضی را که من میگویم در مدت سه روز تا چهار روز روی می نماید بسبب آنکه

ایشان با اشاره و کنایه میفرمودند و من صریح میگویم و بی پرده می نمایم ای یار چون ترا

این معنی روی داد باید که خوب نگاه داری و در حفظ آن کوشش بلیغ نمائی تا زنگ

زده نشود بلکه چنانچه در صحرا و حجره روی میداد در بازار و مجمع خلایق نیز روی دهد

و هرگاه که این شغل شریف را استیلا نماید و بر آواز زنها و دف و نقاره و آوازی

دیگر از این صفت نیز باشد غالب آید و چرا غالب نباید که اصل همه بر آواز است

عجب دارم

رو است و جمیع آوازها ازین بطون آمد اکثری از یاران شاغل حضرت بیابانی که در

بازار رفته می‌نشستند سبب آنکه تا معلوم نمایند که آواز این شغل شریف با همه شنیده

که بر جمیع آوازها غالب آید یا ندای یار شنوا چون شغل سلطان الاذکار روی داده بیک

کرت بر نوع نوع عالم لطافت و اطلاق چه این شغل لطیف تر الطف سازد و در دریای

لطافت و اطلاق بی رنگ گرداند و دریای حقیقت از دل فوحوش زند

و سر چشمه حقیقت وجود است در آن وقت خود را دریابی و هر صدای و ندای که

ازین صدا به وجود آمده چنانچه هر یک یکی است ازان هر یک رنگ آویزیها

سیلاب است و صورت و صدای و ندای او همچنان بنهایت چنانچه

رو بهیچ چیز نمی ماند و هیچ آوازی به ازین آوازها نمی‌شنوم فصل سوم

در بیان عالم جبروت و درینجا عالم را عالم احدیت و عالم جمعیت و عالم آرام و یکی

و عالم بی‌نقش خوانند اگرچه بعضی از طایفه این عالم را عالم اسما و صفات گفته‌اند

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

۱۵

را غلط کرده اند و بسیاری از طایفه بحقیقت این عالم رسیده اند و نا فهمیده گشته چه عالم

اسما و صفات اگر در رتبه علم است در عالم غیب است داخل ملکوت و اگر در عالم حس ظاهر

گشته داخل ناسوت باشد بر این تقدیر عالم اسما و صفات را عالم جبروت گفتن درست نباشد

و از این عالم غیر از سید الطایفه استاد ابو القاسم بغدادی رحمة الله علیه دیگری خبر

نداده اند و فرموده اند که تصوف آنست که ساعتی بنشینی بی تجد شیخ الاسلام گفت

بی تیمار چه بود فرمودند یافت بی جستن و دیدار بی نگریستن که بیننده در دیدار علت است

پس عالم جبروت آن باشد که هرچه در عالم ناسوت و ملکوت است در این عالم بنظر در آید

و حالت حیرت نوعی سر زند که آرام بر آرام و جمعیت بر جمعیت افزاید چنانکه عالم

و آگاه را از بودن در عالم ناسوت و ملکوت چاره نیست از بودن جبروت هم چاره

نباشد غافل در خواب که هیچ صور ناسوتی و ملکوتی نه بیند که چه بفراغت و آرام

خوابیده بودم که هیچ خوابی ندیدم پس این عالم جبروت را دست و آگاه و فقیر که بی نماز

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بی نماز نشستند چنانچه سید الطایفه اشاره بآن فرموده اند در بیداری هیچ صورتی

از ناسوت و ملکوت بخاطر او در نگذرد او در عالم جبروت است اما فرق میان

غافل و آگاه این است که سو در عالم خواب بعالم جبروت رود و بی اختیار و این

هر گاه که خواهد باختیار در خواب و بیداری در عالم جبروت تواند رفت و طریق

نشستن در عالم جبروت این است که سر عضو را از حرکت باز داشته و هر دو چشم

را پوشیده دست راست برابر دست چپ گذاشته دل خود را از جمیع نقوش ناسوتی

و ملکوتی خالی ساخته بسکون و آرام تمام مربع نشستند و در بطن ظاهری و باطنی او نقشی

در میان عالم جبروت را در یابد از لطایف الاشارات الله بر سر این عالم مطلع گشته باشد

## فصل چهارم در بیان [illegible] و این عالم را عالم لاهوت و عالم ذات و عالم بی رنگ

عالم لاهوت

و اصطلاح دیگر هست و عالم بحت خوانند و این عالم است اصل عالم ناسوت

و ملکوت و جبروت و محیط است این ها را و عالم های دیگر بمنزله جسم اند

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

و درین عالم چنان آنها همه درین در آیند و ازین بر آیند بدانکه همیشه یکی است

و تفاوت نپذیرد هو الاول هو الآخر هو الظاهر هو الباطن هو بکل شیء محیط عالم را

دیگر نسبت با این عالم چون امواج اند نسبت به دریا و ذرات نسبت با آفتاب چون الفاظ

نسبت بمعانی پس بدان ای یار که هرگاه این علامت لایزال توحید و وحدت

بزوال تحقیق که از شناسای این علم بهم میرسد نزار روی بخود در دریای

حیرت تا بحد شدی حور یاب که هرگاه که همه او شد تو کیستی چاره غیر ازین نباشد

که خود را نیز از دوئی و در بند از من و تو در بنیاد این است حقیقت توحید و تجلی

باید که غیر را عین ذات و دانستن خود بلاحظ غائی و راه کم ده وسوسه بر روی

دل بگذاری و تعینات را حجاب ذات بدانی رباعی هرگز نکند آب حباب اندر بحر

تا آنکه کند نفس حباب اندر بحر حق بحر حقیقت است و کونین [illegible] چون بحر

میان آب و آب اندر بحر اگر خطره روی دهد آنرا نیز عین ذات [illegible]

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

ذاتی تا آنکه این نسبت کمال پذیرد و استیلا گیرد چون بکمال رسد هرجا نظر کنی جدا ازین

دریا هرچه خود خود را یابی زینهار که رو را مخفی ترنزه و تبدیل دریای متصف بدانی که

از سمتها دو تشبیه و تنزیه همه بظهورات و تعینات اوست که اگر ذره جدا از خدا اگنی تصور

کنی محروم میگردی از نعمت توحید و عرفان ای یار دریای حقیقت چون بحرکت

آید موج و نقش دران پیدا گشت و صدهزار دایره و حباب چون شبنمها و زیرنما

پدید آید و این همه ازان دریا جدا نباشد چه اگر نقش و موج را خواهی از دریا

جدا کنی صورت نه بندد و در نام اگرچه هریکی جداست اما در ذات و حقیقت یکیست

رباعی توحید بگویم ار بفهمی یارا موجود نگشته هیچ غیر خدا اینک تو ببینی و پیدا غیر

در ذات همه یکیست در نام جدا آب تا نا بسته بود بصورت و برنگ آب است و

چون بسته شد گاه صورت یخ گیرد گاه کسوت برف و ژاله در پوشد نظر کنی

که یخ و برف و ژاله همین آب بسیط بیرنگ است یا نه چون بگذارد همان آب خواهی نامید

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

یا چیز دیگر پس هر که شناخته است و چشم حقیقت بین دارد آب را جمیع را آب بیند که کیفیات

آب بینند اندر رباعی دریاست وجود صرف ذات وهاب ارواح نفوس همچو نقش اندر آب

بحر لیست که جوش میزند اندر خود کز قطره که به است موج وگاه است حباب و زانکه ناکو ادات

در بند لباس و کیفیت دریاند فرق درمیان عارف و جاهل همین است ایں عرفان

زیاده برین نیست که خود را شناختی و الا تو خود عین او بودی و همه اوست و کمال آن است

که غیر از تعین موجود نباشد برای توضیح این مطلب مثالی است چنانچه نقش و لفظ و معنی همه از

وجود سیاهی ظاهر شود و چنانکه بیخ و برگ و میوه از تخم سر بر آرد با وجود این همه

کثرت مانع وحدت شد رباعی گرد او زیکا یکی دو دیگر را تاراج باید که کسی کجی چو درا

تو علاج واحد متکثر شود از اعداد دریا متجزی نشود از امواج بجهت اختصار

بر تمثیلات مذکور مختصر افتاد ای یار بدانکه ذات بحت و مختار ذات حقیقت در زمه

بی رنگ است چون بد رنگینی ظاهر شد آفتاب با اختصار بر افکنده تمامی ذات

ذات مقید گشت بلذت وصل خوش بده دیدار خویش اکنون اگر مطلق را طلب کنی
بیابی بلکه در مقیدات چنانچه پیش از ظهور کنج مخفی اگر مقید را می‌جستی نمی‌یافتی
بلکه در مطلق همیشه مطلق مقید است و مقید با اطلاق آن تحقیق بدانکه قید حجاب اطلاق
ذات است و تعینات تابع ذات نیست بر همه جهت نهاده می‌شود بر عین ذات
بی حجاب ذات نهاده شده است و بر هر چه نظر افتد حسن مطلق بی حجاب بنظر در آید
رباعی گویم سخنی ز روی تحقیق و صواب گر پرده رهی قبول کن از روی شتاب
هرگز نبود صفات بر ذات حجاب کی نقش سراب شد دلیل پرآب ای یار
شغل آخر وصف کار در این مسئله شریف خود را گرفته منتسب است و با وجود
مقیدات خود را عین ذات یکیست و همه حرف دانستن و هر چه غیر حق بنظر در آید
عین حق فهمیدن و بیخ دوئی بر کندن و پرده‌های تعدد و بیگانگی است برافکندن
دیده را یک ذات دیدن و خود بخود لذت گرفتن یار لیلی و همان غیر من مجنون بلبست

۱۶

شمع از دایرهٔ پرتو خود بیرون نیست و نیز همین معنی بعضی از اکابر اشاره کرده‌اند شعر از

کنار خویش می‌یابم دمادم بوی یار خود زان همی گیرم همه خویش را در کنار ای یار بر که این نسبت

شریف را درست کرده ... وجود خویش که اکسیر اعظم و کیمیای اکبر است مشرف گشت از

سرگردانی بیابان غفلت و نادانی در رنج جستجو و وسوسهٔ گفتگو فارغ گشت قطره قطره است تا پی

پندارد که از دریا جداست و بنده بنده است تا خویشتن را بی دانند که خداست رباعی

ای آنکه همه خدا همی خواهی یافت تو عین خدایی نه جدا از خدا ای چشمهٔ تو بان

همین بار ترا است قطره بلسان آب جدا از دریا چون پایان مرتبه رسیدی آفتاب دولت

طالع شد و از دیدهٔ پندار نور نقع گشت و حجب طلب برکات دکنون رباعی

هر چند حباب در میان دو در دریا روشن خوش و خوب می‌نماید بسیار چون نوبه

نقاب رخ او عیب شکند بروش چشم تو غبار هر ها دگر دد از وشد کوز یکبست جاب

لمعات قدس الله سره العزیز از عمر حال خبر بسند مه معشوق عشق و عاشق هر سه یکیست اینجا

خبر مبیدید

خویشتن

مرشد آمد و روداد بعرض رسانید و بدین امر بر علم سرافرازی بر داشت که این بار بندگان

صرافان رفته بتجربه بها بگو مرید اطاعت حکم بوثوق ارادت و خلوص عقیدت بتقدیم رسانیده

بها یک می‌نمود لیکن احدی از ریزه دلالان گران دانسته بدان قیمت خرید الماس مرید

در خدمت پیر رسیده عرض نمود که از دور آفات لاقدر قیمت که ایما شده بود دست بالا

نمیکشاید مرشد پس از لمحهٔ فرمود که این مرتبه نزد ریزه فروشان الماس رفته باید نمود و صد روپیه بهای آن

باید کرد مرید به هفتم بعجل آورد و آنها نیز باین قیمت راضی نشدند و کمر جرأت بستند مرید در خدمت پیر

کامل آمده کیفیت حال وانمود درین اثنا روز آخر شد و ظلمت لیل عرصهٔ عالم را فرو گرفت مرشد بدین وجه

سخنان گوهرفشان از درج دهان فرو ریخت که این گوهر گران‌بها را باحتیاط نگهدار و فردا بر سر

دو گاهی روز بر آنکه سوار شو و پوشاک سفید بر قامت راست ساخته این الماس را در دو حلقهٔ گریبان

کمخواب یا پارچه بادله بنما و بکیسه ده سوار رشته با پنج شش آدم جلو ریز در بازار جوهریان مشتری بیان

بر دفق استفسار مبلغ نکند روپیه قیمت بگو اگر مشتری خریدار الماس و متاع کنند بیک لکه خود را

نزد من برسان تا هر چه گفتنی است و بنهانند هم و اهل در خانه خود رفته استراحت کن مرید بدست

یعنی سجده کرده برخاست و به مسکن و ماوای خویش آمد تناول طعام نموده و بر بستر آسایش غنوده چون

مخدرهٔ آفتاب از مقنعه حجاب مشرق رو نموده بتمتع و تجلی رخ جهان را منور ساخت و جهت کون و مکان را

مانند سینه صافدلان روشن کرد مرید بموجب مقتضای مقتضیات صدر ویه بر بارگی خوشخرام سوار گردیده در

صد جوهری بازار رسید و از اسپ فرود آمده بدکانی نشست و جواهر مغفوره را برافروخته و بنمود

منتظران و الا پایه و مشتریان گرانمایه بنظر تدقیق خودها در آورده بخرید آن از کثرت قبول ردها

گذاشته باتفاق یکدگر استفسار قیمت آن کردند مرید بپاسخ آراست که قیمت آن یک هزار رو

پیه و صد روپیه از روی صدق و نفس الامر است هر چند مشتریان در روی قیمت تخفیف خواستند

لیکن مرید از آن ابا ساخت آخر جا بجا بها جواهر قیمتی بند راشته بر آن بهای راضی شدند مرید طبق ارشاد

بهایانه در پیش آورده گفت که حالا در خدمت استاد می روم که قریب بسلطان آن کمالیفتی جوهر

سهیم و عهد یک هزار دینار از شما می ستانم و باز پس می آرم این سخن گفته حوالهٔ سواره بجناب رسید

مقتضیات

مرشد روشن‌ضمیر آمده کهوالیفند گوره‌ای کم و کلامت بعرض بنیان آورده و جواهر در پیش نهاد

پیر از روی تفضل فرمود که اهل صورت که بیاد الهی اشتغال دارند دل ایشان امتلا با نیراف

از عشق دنیا و با امور دنیوی مصروف است آن درویش طالب دنیا و طلب مولی کاهی پیرامون

خاطرش نمی‌گردیده تا به بیداری چه رسد والضد یعات که با ایشان می‌رسد از

نتایج افعال زشت اوست و حوصله اهل عالم بر وفق دریافت غله فروشان و غیرهم که بقدر

قیمت جواهر بدانستند تصور نتوان نمود چه شناخت جمع نمودن جواهر محال و عرفان اهل

عرفان بجز اهل وجد و حال محض قیل و قال است اسم حق چون جواهر است و قدر آن

می‌شناسد آن کسی که جوهری است حکایت آورده‌اند که در زمان پیشین در میان دیوتاها

و دیتیان که با هم مخالفت دارند جنگ عظیم واقع شد دیتیان غالب آمده ملک دیوتاها را

در قبضه اقتدار و حیطه اختیار خود آوردند روزی اندر که سرآمد دیوتاهاست از برهسپت

که مرشد اوست سوال نمود که چگونه بر دیتیان ظفر یابم برهسپت بزبان معجز بیان گفت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

کسی دیگر

که اگر راجه کهتوانگ دلیپ که راجه بهولوک است یعنی زمین امداد کند شد ها فتح و ظفر ورزی

باز آمده عرض کرد که او نشان است و نام دیوتا سپس او حیران انجا بریم بر هیبت باز زبان را

بنوازش در آورد که تصویر درست و عرض خود درستی عیب و نقصان ندارد اندر همان زمان

بر همان یعنی محافه نشسته در بهولوک نزد راجه آمد راجه بشر ایلا آداب و تواضع بجا آورده

بعد از ان استفسار نمود که موجب این همه تفضل و بنده نوازی چیست اندر ب بیاسنج گفت

که اگر چندی رفاقت من نمایی همین امداد دهانت و بنده دیتان ظفر یابم راجه در جواب

گفت که این دو روزه زندگانی اگر بکار شما آید ازین چه بهتر اندر راجه را از همان نشانده

به سورگ لوک که عبارت از عالم بالا است برد و دیتان از شجاع اعظمی که راجه کهتوانگ دلیپ

به کومک دیوتاها آمده است و بکثرت زخمها زدند و دیوتها بر ملک خویش قابض و متصرف گشتند

پس از انقضای چند ایام اندر براجه گفت که برکت قدوم تو بمراد خود کامیاب گردیدیم الحال اگر

فرو رفته     وسزا دار است که از من چیزی طلب کنی راجه ساعتی سر بزانو نهاده در بحر مراقبه فرو رفته

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

عمر در رفته مستغرق گشت پس از تامل بسیار ظاهر ساخت که هیچکس در صورت بسی چیار گنهگاری در عمر

باقی است از راه دراه منزل ناگزیر بالضرورت خود را از آلایش دنیوی یکسو ساخته در عزلت

فرو نشست و بیاد الهی پرداخته بدرجه واصلان حق پیوسته که بدین طور وقت نزع

بیاد الهی پرداز دو دیدار از اطلاع جایز گردد **حکایت** آورده اند که اجامیل نام برهمنی

متوطن قنوج بود روزی در صحرا میرفت ناگاه زنی از قوم چنالان که بحسن و جمال یکتا

و بی نظیر بود از باده جوانی مست و سرشار نشئه آن را هر دو دست خود را در گلوی برهمن

آویخت برهمن بمجرد مشاهده فریفته حسن گلو سوزش گردید در خانه و رفت و با او تمامی

عمر را بلذات جسمانی و حظوظ نفسانی صرف نموده ده پسر متولد شدند اسم [illegible] [illegible]

بر زبان میاورد دیگر وقت نزع که جم کنکر یعنی ملک الموت برای قبض جانش آمد از خوف

صورت مهیب ایشان پسر خود را که نارایین نام داشت و با وی نسبت بفرزندان دیگر الفت بیشتر

نارایین گفته آواز داد گناهای مدری نارایین که ابیل و شهار همراه مردم بشتاب رسیدند و مردم از جمکنکران

غافل بمجرد ادای این نام که ببرکت ذکرش هزاران هزار اهل معصیت بدرجه مغفرت رسیده

و میرسند بیکنک نایل شد ندچ با گن ها لب بنطق برکشاد که شمایان باشکال دیوتا بنظر

می آیند کدام اید کنها ظاهر ساختند که باگن های سری نارائن جی هستیم از شنیدن اسم

نکرم که از زبان این برهمن برآمد بایشان نایل شده ایم چه که با الفت که اینکس نارائن را دانسته

نگفته است از خوف یا محبت درونی نام اسیر بر زبان آورده سخت گنهکار است که

شیوه برهمنی گذاشته مدت العمر در شراب و اکل کباب و کلوی بسر برده که بعقاب بهلاکت

صرف نموده همه راج ستیقیدنهام فرموده است که ادرا ازده زده بیایند شما چه راه نایل میشوید

گن ها گفتند که شما بزرگی نام نارائن نشنیده اید که هر گنهکاری که در انت کال یعنی وقت ممات

در وا پسین نام نارائن بر زبان آرد بلا شبهه سزاوار خلاصی است مثل حال اکس بیک نام در نکاکار

نشسته باشند اگر شخصی یکی کس را از آنها آواز دهد بر جیار یکبار جواب بیگر بدهد خواه فلان

ازین جرم باشند یا نی همچنین سری نارائن جی سری ای او دیدند و از بند عقوبت نجات



نجات یافت هر که این اسم از زبان بر می آرد مار و را برکت این اسم معظم به بهشت برسانیم
جم به پاسخ گفت که ای برهمن خیلی سزاوار دوزخ است کسی که زبان به بیان کشوده و ندکه وصف
اسمهای سری نارائن که افزون از حد شرح است و بیان بشنوید آنکه اگر کسی نامی از نامهای
نارائن جی دانسته یا نادانسته از زبان بر آرد عذابهای او مانند خس و خاشاک که در آتش سوزان
رفتند در طرفة العین خاکستر گردد و نیست و نابود مطلق شود یا مثل شیری که در صحرا امکان
گیرد آهوان و خرگوشان خود بخود از هیبت آوازش فرار شوند و رو بگریز نهند و اگر کسی
دوائی از نادانستگی بخورد اثرش بظهور می آید همچنان اثر اسم بکرم باید شمرد چه کسی از زبان مقدس
که از زبان کسی بشنیده ناچار خود را به بیشتی دهم مراج که بیشتر احوال هر یکی دیده و شنیده و یاد
در حوز حرم سرای خاصان بارگاه الهی تعلق بادو دارد رسانیده کیفیت حالش بعرض در آورده و در راج
... را فرموده که تعریف این اسم والا مختص است اگر کسی بحسب اتفاق در سیاه یکی از
اهل دنیا بمرده و دو بواسطه [illegible] سخن و نام آوری خود در کار است تا حال در ... نکنند هر که بدین

نوع به بنیاد سری یار این که از همه ره بر دست است برود و کسی چه طاقت دارد که با او دم مخالفت

زند بر همین طور بر رفتن جمع و شنیدن جواب و سوال کن ها خوشوقت شده بخاطر آورد و افسوس

هزار افسوس که هر وقت من هم این جرأت بر زبان نداشتم و کس ها رسانیده یار این همین مذکور را در

جهان شده بجز دو کس بر بی رسانیدند اسمعی ملحوظ خاطر داشته شبه روز بیاد خلاق آفاق

اشتغال باید کرد هر بنده که خادمان بارگاه صمدیت مشرف شده اند در حصول آن هیچ شک

نتوان انگاشت ✻ در راه دولت هر کس که [illegible] کامی ✻ سازم

بدیده جان مکحل غبار باش ✻ دل را نماز زنگ معصیت چو آیینه ✻ بینی در دو جهان خدا با معاینه

غافل مشو دمی تو هر اندیشه سعادت ✻ حیوان [illegible] آتشی ✻ نظم ✻ سالها در آرزوی

سیم و زر گرده ام چندی [illegible] بیشتر ✻ حیف [illegible] ز حصول [illegible] ✻ حاصلی دیگر ندیدم

جز علم ✻ رباعی ✻ آزاد که ز خویشتن نباشد خبری ✻ در آدمیت در و نباشد اثری دم

گلشن [illegible] ظاهر چشم عارف ✻ چون سبزه [illegible] ✻ فصل [illegible] نظم [illegible] دیگر

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative



ذکر ساسنگه جوگ و زدید او آن حکایت آورده اند که در زمان پیشین راجه جد از

بزرگان سر یکشن جی بوده است روزی از قضا تازی او دو بود که سر آمد مرتاضان

عصر و سر حلقه عارفان دهر بوده است سوال نمود که شناختن ذات ایزد چون و کدام

است و عبادت تعلق دارد او دو بود سمند زبان را در میدان بیان جولان داد که و [illegible]

ساسنگه جوگ است فی الحقیقت ساسنگه جوگ نردبان بام حقیقت و جاده سر منزل طریقت

است هر کس که درین بحر غواصی نماید در مقصود بدست آرد کیفیت آن بس ارزش

است بنابران اندکی از آن شرح می آید که اول از بر عبادت از عالم مزبور یکی یا شد

پدر آنکه سنتی وارد [illegible] یعنی صفت مظهر آید و از سنجوگ سنتی از ملاقات [illegible] مهتت

که تخم عناصر است بیرون شی پذیرفته و از مهتت اهنکار یعنی پندار و از آهنکار [illegible]

سنگاه [illegible] در رجس سوم تامس ظاهر گردیده و از تامس که درجه اولی است پنج

عنصر یکی خلا دوم باد سوم آتش چهارم آب پنجم خاک [illegible] و پنج [illegible] یکی [illegible] آکاس

و بای و تیج و جل و پرتهی گویند و حواس ظاهره یعنی سامعه و لامسه و ذائقه و باصره و شامه و

در زبان هند شبد سپرش روپ رس گند خوانند پیدا شده و از راجس که درجه اوسط است

ده اندری ازان جمله پنج اعضا که گوش و پوست و چشم و بینی و زبان در اهل هند آن را پنج

گیان اندری یعنی شناخت و تمیز و درک چیزها از آن و ... نامند پنج دیگر یعنی دهن و دست

و آلت و مقعد و پای و در هندوی پنج کرم اندری یعنی آلهٔ کار نامند و قوهٔ مشترکه باشد

و یازدهم را من نامند علم گرفته است و از ساتک که درجه اعلی است چهارده دیوتا یکی دیگر

دوم باد سوم سورج چهارم آشنی کمار پنجم ... ششم برن هفتم اندر هشتم ... نهم پرجاپت

دهم جم یازدهم چاند دوازدهم برهما سیزدهم ... چهاردهم رودر و چهار حواس

باطن یعنی خیال و فکر و حافظه و وهم که در اهل هند چهار انتهکرن یعنی چت بدهی من

آهنکار خوانند پیدا گردیده و در هندوی درجه تامس را ... شکست و ... 

و نشانه گیان شکست نامند و رنگ ساتک سفید و رنگ راجس سرخ و تامس سیاه است و در کتب

[حاصل] [آتش]
کتب معتبره هند مذکور است که عکس آفتاب از شیشهٔ آتشی و حرکت آهن بسوی مقناطیس

و ظهور حباب‌ها و موج‌ها در دریا از تحریک باد و حصول ابصار از انوار آفتاب عالمتاب

در دیدها میشود و اصل آن یعنی هیچ بمقابلهٔ خرد سنجیده نمیشود و این قسم ظهور مخلوقات
[اندازه]

از سنجوگ پرکرت و پرش که آنرا اقادر و قدرت نامند باید فهمید در روز پرلی که آنرا

قیامت کبری گویند بدین نوع از رتبه برتبه یعنی خاک در بوی و بوی در آب و آب

در لذت و لذت در آتش و آتش در رنگ و رنگ در باد و باد در لمس و لمس در خلا و خلا

در آواز و آواز در اهنکار و اهنکار در مهتت و مهتت در

پرکرت و پرکرت در پورکه و پورکه در پرتبه و دیگر جنبه که از پوست کنده شود توان در لسی

منزه است محو مطلق گردد و نیز نای گوش و رگ و پوست باد و چشم سورج و بینی

آتش گمار و زبان برن و سخن آگنی و دست اندر و پای لشن و قضیب برجاپت و

مقعد جم و من چاند و جبره برهما و جیت بیسنو و اهنکار رودر و دست و در عنصر خلا یک گون

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

و در عنصر باد دو گن و در عنصر آتش سه گن و در عنصر آب چهار گن و در عنصر خاک پنج گن یکی

سابق دوم لامسه سوم باصره چهارم ذائقه پنجم شامه ظاهر بید رفته هوا از عالم تجلی این

چون و چرا انکار کردیده خاصیت عنصر خلا ایل آکاس گویند و باد جز که متحرک است و آتش

تیج یعنی گرم و آب سیتل یعنی سرد و خاک کتهن یعنی استوار **نظم** شادی و رنج و

خوف و حیا و طمع به بین پنجم سخن بودن از باد کن گزین سستی و تشنگی از ۱۴ این خلاصه خلد داد

و هم خور آب دستها چیاره [illegible] از آتش لباس و داهمین صفرا و خون و کف و

منی و عرق شمار از خاصه های عنصر آب است این رگ استخوان و جرم و هم

گوشت و موی [illegible] ان هستند در حقیقت این خاص از زمین و در خاصه عنصر

پنج عنصر عیان است و در عنصر خلا بدین نوع که ریح از خلا [illegible] از باد و حیا از

آتش و طمع از آب و خوف از خاک است و در زبان هند این هر پنج

پرکرت یعنی خاصه یا د گویند راگ لجا [illegible] بهی خوانند در خاصه عنصر باد

۱۴ که قیام

ورد لی تا تیلن
تا السدان و کنیدان
چیسدان و دو دیان

سلح

عنصر باد سخن گفتن از خلا و جنبیدن از باد و دویدن از آتش ایستادن و باشیدن از

آب و کشیدن از خاک باید پیدا است و اهل هند کهنا هلنا دهانا [illegible] بیٹهنا

نهفتن گویند و در عنصر آتش خواب از خلا خمیازه از باد و اشتها از آتش و تشنگی از

آب و سستی از خاک توان ارکان است و در هندی نیند جمهائی بهوک

پیاس آلس نامند ؛ در خاصه عنصر آب جمع از خلا منی از باد خون از آتش

عرق از آب کف از خاک بلغم توان کرد و در زبان هند [illegible] رکت

لیو تهوک [illegible] در خاصه عنصر خاک موی از خلا عروق از باد گوشت

از آتش چرم از آب استخوان از خاک باید شمرد و در هند روم ناڑی ماس

چام هاڑ از [illegible] یعنی دهن دشمن و نزدیکی گوش از عنصر خلا

[illegible] یعنی [illegible] از عنصر باد چون [illegible]

کہنا ہلنا ہادنا

بدنا بیٹھنا

د عنصر آتش رسنا یعنی زبان از ذلسته یعنی قضیب از عنصر آب و ناف یعنی بینی

و کُد یعنی مقعد از عنصر خاک است جای خلاصت در سر و در دانه است گوشش آواز

مانند رنگش رنگ سیاه برخوان در ناف جای باد است یعنی در سینه رنگش کبود شدن است گوش

سیر است رنگ در آن در بر ماه است آتش در دانه سر دو دیا خورشش بود لعبار شش بگیر

سای مرجان د ... جلی آنست در دروازه آنش قضیب است آنکس می ... رنگش سفید حسد آن

مایوری جاکرت ناف است در دروازه اکر دمن ان ... خورش عذاش نمک است

زرد ای جان اوستها چهار قسم است یکی جاگرت یعنی بیداری دوم سپن

یعنی خواب سوم سکهپت یعنی خواب سیاه چهارم تریا یعنی عرفان یعنی این چهار را

چهار عالم که عبارت از ناسوت و ملکوت و جبروت و لاهوت است قرار داده اند

و جاگرت به رنگ صحن عمارت و سپن مانند حجره و سکهپت همچو خانه است که در او بغیر از ظلمت

و تیرگی چیزی دیگر بنظر نیاید و تریا همواره بر یک و تیره است و مکان جاگرت

سکهوپت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

جاگرت در چشم و سپن در گلو و سکهپت در هروی یعنی در برون دل و تریا

در دماغ باید دانست یعنی گفتار بر چهار قسم است یکی بیکهری دوم مدهما سوم پشنتی

چهارم پرا بانی دیگر بیکهری بجا گرت زند همان به سپن و پشنتی به سکهپت و پرا بتریا گفته است

دیوتای جاگرت بسر هاد و سپن لشن و سکهپت رود در و تریا برهمه توان انگاشت تا بانی

دیگر بیکهری در زبان زند همان در کام و پشنتی محاذی دل زیرا در سر مستقر است ه

بسبب ششت [illegible] ای چهار او ستهای دیگر هم نوشته است بیانش آنکه یکی جاگرت

دوم سپن جاگرت سوم سپن جاگرت [illegible] جاگرت آنست که در زبان ماضی و حال

و مستقبل [illegible] یعنی از گذشته و نکند [illegible] خبر دارد [illegible] در خیر موروث و [illegible]

بهره و [illegible] کامیاب گردد رباعی یک [illegible] هر که دید [illegible] بخود خواهش [illegible]

[illegible] و آنکه را نیست لذت دیدنش تف [illegible] و خاک در دهنش جاگرت

سپن آنرا گویند که در بیداری خواهش لذت نماید و پس از این میسر گشته یا نشد خواهی

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

گویا این خوابست که آن را در بیداری مشاهده مینماید و وقت فرصت را که از

دست بهنگام شتاب عشرت دنیای فانی نیست غیر از وهم و خواب پس چاکر

آرزو میخواهد که در بیداری اندک زمان را بسیار و بسیار را اندک تصور نماید چنانکه قصص

راجه جنک و بلند هر و راجه لون مشتمل برین معنی بوده است از آنها بر سبیل قصه قصهٔ راجه

لون بتحریر می آید حکایت گویند در جانب شمال پانندر ملکی بوده است وسیع خلقها

بسیار در آن سرزمین واقع راجه آن ملک لون بوده است به پیرایه پارسایی و

خداپرستی عروس طبیعت او آراسته بود چنان می نمود که گویا آفتاب عالم از درج مطلع

خاوری طالع گردیده و تاریکی ظلم و ستمکاری را از عرصه گیتی دور ساخته و در مستی از دو

کاهی بفوج پیاده و سواد هوس پرور کز غالب شد روزی آن لون محفل جشن مشاکل

خود را ترتیب داده بر مسند نشسته بود و وزرا و خاصانش در تیره توزیع ایستاده چون

شخصی مشعبد حاضر گشته بشرایط زمین بوسی تعظیم بجا آورده عرض نمود که ای راجه یک فن

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

فرزند طلسم من تماشا کن این یک جفت و گلدسته پرهای طاووس که از غرایبات بود بگیر و در دیده تماشا نهفت

و کیل راجه بسته آمد که اسب خوش جلو را از نظر گذرانید و گفت از بهترین اسپان روزگار و در خور

رکیب شهریاران نامدار است نزد راجه یکبار راجه هفت اقلیم بند اشته بر سم پیشکش فرستاده است

یکمرتبه برین اسب سوار باید شد راجه متوجه آن اسب گردید بمجرد نگاه کردن او چنان

حیران ماند که مانند نقش تصویر قالب بیجان و متحیر گشت و تمامی یاریان انجمن فردوس

نشیمن راجه را باین حال مشاهده کنند بحرانی حیرت شدند آورد و صدا از ارباب مجلس

کناره گرفت و با استیلای حیرانی هیچکس لب بنطق نمی‌گشاد و گل روی هر یک از تماشائیان بخزان

پژمرده گشت پس از چار ساعت راجه بر همان مسند بیکبارگی بلرزید و جنبش در اعضا

و جوارح ظاهر گردید وزرا و وکلا و خاصان دیگر هم آن حیرت زده را گرفته

بادب تمام پرسیدند که ای راجه دل تو بزنگ صاف فولاد روشن و مستور است چرا

دیده یکسو نشسته راجه لب از آسمیگان چشم باز کرده گفت که ای حاضران

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بزم عجایبی که دیده ام بشنوید در حالتی که آن مشعبد نیرنگ ساز و سنبه بر بالای طاوس

گردانید من جانب آن نگاه کرده دیدم که گویا برین اسب سوار شده در هوا متوجه

شکار شدم و این اسب از غایت تیزروی و گرم رفتاری که دارد فرار یابی

دورتر بمیدانی برد بیابانی که پایانی نداشت مهیب و هولناک بنظر در آمد

نه آنجا آب بود و نه جانوری از افراط برف برگهای درختان نمانده بود و آنجا

این طور دیده دل گرفته پریشان خاطر و مضطرب الحال شدم و در آخر در فشار رنج و تعب کشیده

بهزاران محنت و مشاق از آن صحرای پر هول رهایی یافتم چون بیرون آمدم جنگلی

دیگر مشاهده کردم و درانجا درختان میوه بسیار از بسیار دیدم و جانوران آنجا هم بسیج

نشان گرویده لیت چه هجه میگویند در آن زمان این اسب لاغر تر از من بیرحسته رفت

دمن بواسطه ماندگی راه شب درانجا گذرانیدیم چون شب آخر شد و صبح صادق

بر دمید دختر سیاه فام با پوشاک کبود طبقی از برنج و دال بدست گرفته از جنگل

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بیش پیدا شد و من نزدیک آن دختر رفته گفتم که برای خدا قدری از طعام به من بده که آتش

گرسنگی در جگر من مشتعل است او جواب داد که من دختر خاکروبم اگر تو بشنوی من راضی

شوی راندگی از این طعام بشنود هم و الا این طعام برای پدر خود که در این نزدیکی قلبه میراند

آورده‌ام چون از تشدد جوع نوبت به جان رسیده بود ناچار سخن او را نپذیرفتم

آن دختر از آن اذوقه نصفی به من داد و نصفی را برای پدر خود نگاهداشت و من آن را

با چندین جامن که از درختان چیده بودم خوردم پس آن دختر مرا پیش پدر خود برد

که نوبت زراعت او بود گرسنه منتظر بود گفت خویش مبارک باشد چون اندر باغ رسید

خاکروب کلاهداران را از قلبه خلاص ساخته ما را همراه خود در خانه که از جانوران

مردار و کشته مثل خوک و سگ و گربه و همچون خرس و زاغ و غیره انبوه افتاده

بود و از گنده بوی آنها دماغ مختل در آنجا که رفت در یخ بر طبیعت بطوری که نگردید

دشوار و بیتر کی در خاطر دخل نگرفت آورد دختر [illegible] او با مادر خود گفت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

که این شخص را من بشوهری پذیرفته ام مادرش بدین امر رضا داد و بشب معینه با زر و سیم فراوان بال

درست در خانه گذرانیدم چون سه چهار ماه گذشت آن عورت حامله گردید بعد انقضای ایام حمل

دختر زاد و پس از سه سال پسری زشت رو و بدشکل بظهور آمد بعد آن پسر دیگر متولد گردید

و بادی سالها در اینجا گذرانیدم ناگاه در آن ولایت قحط عظیم افتاد و گیاه که در صحرا بود

از امساک باران خشک گردید و اکثری از مردم بمرگ مفاجات نقد جان را از کیسهٔ کالبد فرو بستند

و بعضی از غایت گرسنگی متفرق شدند و بموسم آتش زدن گرفت و من بسبب هراس

آتش از خانه برآمده زن و دختر را در سایه تنه درختی آوردم و هر دو پسر را در بغل گرفته

بخواب رفتم دختر طفلک چهار ساله که سخنان شیرین از زبان بر می آورد و مرا با او

الفت تمام بود هر چیک نام داشت و از جان دوست تر میدانستم و خیال او تا حال

در پیش دیده ها حاضر است از فرط حیرت جان بجان آفرین سپردن آسان

گران آمد هنگام طلوع در دریا گشتم و از پی خود و اندوه خواستم که خود را در آتش

در آتش رنج آواز نقاره بگوشم رسید از آن حالت بر آمده با فاقت آمده درینجا آمدم

لرزیدن و حیرت من این بود که گفتم چنانکه از بیداشتی و غفلت نفس در وهم می اندازد

و همچنین این بار دیگر مرا در وهم انداخت چون راجه لون این مکاشفه بار دیگر از نظر

غایب شد و ناپدید گشت باریابان محفل آرام رنگ تعجب ریختند که این شخص جادوی آفاق است

مشعبد بود بلکه از خاصان بارگاه صمدیت بوده تا خبر دهد که این عالم و ما فیها طلسمات

بنمود و خیالی بی بود و بودی است از گل و خاری از گل که ثبات و بقا ندارد و

سرابی و وهم دودکاری است راجه نیز متنبه شده دل از تعلقات این جهان برداشت

و بعد چند ماه هرچه در عالم مثال که اتفاقا دیده بعینه در کوه بنیه که جنوبی سمت عالم است

رفته مشاهده نمود و دریافت که شنیده می آید و همه خیالی است پس دل از خیالات و هم ریاضات

لیکن کار خردمندان نیست از دل آنکه مرات جهان نمای دل را از زنگ نقوش صور

گونه گونه صفا داده می باید ساخت تا جمال یکتای سرادق عزت با هزاران غنج و ناز

۱۴ آوری احد دیگر شود

مشاهده کرده رباعی جمال یار چه در روز و در شب تاریک همیشه بر یک نوع است از آنهم

نزدیک چگونه دیدهٔ عارف بر و نگاه کند هزار رحمت زلف و کلاب هم تاریک

چهار وجود که واجب الوجود و ممتنع الوجود و ممکن الوجود و عین الوجود که بزبان هندی کارن

و سوچهم و لنگ و ستهول خوانند این است کارن آنرا گویند که مانند هوا در هم وقت

و هر جا یکسان باشد و اصلا تغیر و انفعال نپذیرد سوچهم آنرا نامند که بعد از فنای

جسم باقی ماند و در مرگ رانده فنای او طریقی نبود بل به هیچ گونه زوال نپذیرد در مقام

من ورائهم برزخ الی یوم یبعثون در آید لنگ آن باشد که در بعضی اصطلاحات

تنها بران گریه هم خوانند و از تنها عنصر کثیف هیچ نگهی و چهار زنها کرده ده زندگی

کرده‌اند تا آن کرده و هیچ عنصر و لیت و هیچ اتما کینی [illegible] دستم برم اتما یعنی روح

قدسی قیام دارد و مرجع از در بایان تنها جسم مشترک شکل آید تا هیچ انتزکرد

حقیر گرده رند لیکن در سر جیبا کوت دکتیاد و دو ادش [illegible] و آنکه دیگر هم هم چهار نوشته

بدل
یبعثون

صح

نوشته از این جهت در صدر کتاب نیز به چهار ایجا رفته و نمایش چیت از بهر

تا دو آهنکار از آتش و من از آب و بده از خاک است و پرکرت یعنی خاصه

هر یک از اشته کرن پنج است خاصه چیت یکی چیتون یعنی قیاس دوم لگن یعنی محبت

سوم بدهه یعنی شبه چهارم اهنکار یعنی قیام پنجم بهی یعنی ترس باید دریافت و خاصه آهنکار

یکی میں میری یعنی انانیت دوم [illegible] یعنی مستی سوم ابهمان یعنی غرور

چهارم گرائی یعنی بزرگی پنجم ریان یعنی بی بهرهی (اولی) توان از ادراک داشت و خاصه من

یکی سنکلپ یعنی قرار دوم بکلپ یعنی بیقراری سوم آس یعنی امید چهارم نراس یعنی ناامید

پنجم لدج یعنی حیا باید شناخت و خاصه بده یکی گیان یعنی عرفان دوم اگیان یعنی [illegible]

سوم دهارنا یعنی اثبات چهارم بچار یعنی تمیز پنجم آپنگو یعنی عقل کل از روی یقین توان

دانست و رنگ چیت سبز و آهنکار سرخ و من سفید و بده زرد است و پیرت درانا پاتال

دوازده قسم است یکی [illegible] دوم [illegible] سوم [illegible] چهارم [illegible] پنجم [illegible] ششم [illegible]

هفتم قناعت هشتم رنج بردن نهم نیکوکاری دهم شرم یازدهم احسان تمامی دوازدهم ...

پنجم ... است و دو قسم است یکی آنکه احوال روزانه خود را در وقت خوابیدن یاد کند و هر کاری

که از جان و زبان و اعضا از جمیع ناشایسته ظهور آمده باشد نادم شده از دل ترک دهد و ...

طاعت حق گن که بر تو از ازل بود آن فرض
خود بر رب العباد ایزد وهاب بسپرد
اگر لذتی خواهی از زندگانی شمرده بر آور نفس
خوشی ... در میان زندگی فارغ ...

دوم آنکه عالم فانی را ... تا توانی کسی را رنج مرسان ... عارف مست دل ... فانی بچه ... آن ...
موج ناپدید در عالم باقی را

که مانند دریا داعا لایزال که از عمل نیک ... در اعمال قبیح محترز باشد در حاصل ... در زندگی در ...
است و ... نقش کل

مجالس دوم ... ارتکاب ... تا شور چون ... دیگر هم ... همه ... آن
من علیها فان و یبقی

بود که دشمن و دوست هندو و مسلمان را از دیده ... یکسان بیند و ... از جان و دل
وجه ربک ذو الجلال

تفاوت نه انگارد ... دیده حق بین شمارد کفر و ایمان را یکی ... دیگر از ... 
والاکرام ثابت و برقرار
بندارد و ... را

... نیست جا ... انگه ... که ... را ... از ... آن
... اختیار ...
طلب خالص نماید و ...

... جا ... هدایت ... که از دل ... و یگانه ... شمارد ... را
همین ... اند ...
ساخته ... جسم را جسم
و جانرا جان و روح را روح علی حده علی حده بفهمد

ظاهرا اگر کسی شیوهٔ قبیح اختیار کند در خور جرم به تنبیه و تادیب آن باید پرداخت چه
آنانکه چشم بر دریچهٔ حقیقت باز کرده اند از خلق نمی پوشند و کسانیکه دل بر
ذات بسته اند از صفات بانکار نمیگرایند و او تاران و رکهیسران با وجود
استعداد و کمال قدرت سر رشتهٔ ظاهر را از دست نگذاشته اند و از همه دل جمع کرده در آن انجمن مجاز
چیزی را از آئینهای ظهور حقیقت نپنداشته آری جمشید کامل همین است رباعی
هر که از خویشتن خبر دار است · در میان همچو نقش دیوار است · در نهاد ضمیر او یکسان
شادی و رنج و دشمن و یار است · حقیقت آنست که الله تعالی را برنگ ماها و انوار
خورشید در همه جا و بر همه حال عیان ببیند و کل را از زیبا رنگهای آن چیده و بر مضمون
آیه وفی انفسکم افلا تبصرون مطلع گردد · بلکه بچشم حقیقت که تا یقین کرده
ز جمله روشن هر ذره است نورانی · دوست آنهمه را خواهد که معتقد حقیقی را هم وقت
حاضر و ناظر دانسته از کارهای ناپسندیده احتراز نماید و نیز از کل شغل و شرمندگی حشر

نه بیند

نگردد زنگار زشتی بعالم نتافت بر کسی سرور جستن بجز پشیمانی ادب است

که طلوع ظاهر را برنگ کوزه و کاسه و نظایر آن که کلالان بخواهش درست کنند و فی الحقیقت در دیده

عارف خاک است بعینه آنچه خم و کوزه و کاسه و چیز دیگر کلالان از خاک ساخته اند همین حکم دارد

شناخت آن است که آستین آزادگی بر همه چیز از عالم افشاند بمقام صلح کل گراید و هستی وجود را

محض باطل دانسته بر رضای ایزدی شکور باشد هرکس برضا مقام دارد راحت جهان

دوام دارد گنج پرمار آن است که از ساحت سینه کدورت رعونت و تکبر را بجاروب نظافت صاف

محو بیم بسیر اندرونی ۱۴

پیروی حقانی بجای خلایق

گرداند و دیده ظاهر را بتجلی دیدار معنوی منجلی گرداند ۱۳ چشم مشکل بار آنست که بمقصود خود

با هیچکس با دیده و دعا با زبان نه نماید و بر نعمت دنیا که در صدد انتقال و زوال است برنگ

کم حوصلگان نازش ننماید فرد مغرور مشو بعشرت و عیش دلا خاصیت احتلام دارد دنیا شفقت

برابر آن است که از صاحب درد دلها احدی الفت نگزیند و در هر حال کل مراد از گلستان

بی نیاز جوید و هم چیز رتق فتق یا قصد آزار خاطر سر زند مراد و سوسه نکند زندیم

اچهیا

رندیم و قلندریم و قلاش ‹ اندیشهٔ این و آن نداریم ‹ بیچهاک › آنرا خوانند که علایق

توسن هوس را در حقیقت جو کشیده دارد دراز آرزوی این و آن گذشته بسوی معشوق — اختیار

حقیقی معطوف دارد ‹ فرد › بر چه ذوقی بر درویشان نظر واکرده ام ‹ آرزوی دین و دنیا را

بجای انداختیم ‹ بیچهاک › آنست که ذات برحق قادر مطلق که از اندازه جسم توان گفت و نه — بیچهاک

جسمانی و چون آفتاب همه در همه جا است و از همه آلایش مبرا است باید فهمید و دل خود را

از عالم محو که بسبب انتقال اعتباری ندارد و بقدر امکان باید کشید ‹ رباعی › عارف

ورای دوست ملک حسب و جو عیش ‹ ملیا ذرا دوست با همه کس گفتگو عبث ‹ بیش از دو هفته

نیست بهار چمن بباغ ‹ بستن صنوبر چه زنی همه بیرنگ و بو عبث ‹ دیگر › کر بادشه همه جهانی هیچی

ور عالم و فاضل زمانی هیچی ‹ در دیده و شنیده هرچه آید هیچ است ‹ دانی هیچی و گر بدانی هیچی

و مراتب تفهیم منقسم بر سه قسم است یکی تم بد دوم آسکابد سوم تت بد تم بد — تم بد

آنست که ایشان بمرز عمو عاقل ملا باشد و هر کاری که کند خیال باید که من کرده ام و کار های

حواس و اعضا را مثل تفکر و تصور و شنیدن و دیدن و بو کردن و نشستن و خرامیدن وغیرهم

از خود جدا انگارد یعنی وقتیکه صورت زیبا ~~نظر~~ بنظر آید از دیدن آن در دل خوش

شده میگوید که حق تعالی چه عجب شکل آفریده است و این نمیداند که دیدن کار چشم است

و تمیز کار عقل و کار من نه دیدن است و نه تمیز این قسم مردم در عالم بسیار از بسیار اند و

آنکس باید آن باشد هر کاری که از حواس یا اعضا که فعل آن باشد تصور نماید و خود را

از کردن و ناکردن و دیدن و شنیدن منزه و مبرا پندارد و هر کرا ایزد تعالی این قدر

کرامت فرموده است او را از مغتنمات باید داشت **نکته** آنست که هرچه

بنظر افتد و بتصور درآید آن را بجز ذات حق نداند چه در آب و برف هیچگونه تفاوت

نیست یعنی عالم کثرت همچو برف و عالم وحدت مثل آب است آنانکه باین فهم و دانش

رسیده اند در هر زمان کمتر و کمیاب اند **فرد** بنیت بردار حق شناسان را از علم

ظاهری ؎ حق شناسی بهتر از علم نجوم و حکمت است **نکته شناوره** او زی رسند

مرشد از روی عنایت فرمود که هر چه از زمین و آسمان بنظر در می‌آید در وجود مردم جلوه ظهور

دارد عرض کردم که خلا چگونه ظاهر شود گفت شکم گفتم ابر چگونه گفت موی سر گفتم برق

گفت خنده گفتم پاتال لوک و ستل لوک و بهو لوک و جن لوک و مکنه لوک و سرگ

لوک و تپ لوک چیست گفت پاتال لوک پا همین تا ناف و ستل لوک شکم و بهو لوک

شکم و جن لوک زیر سینه و مهر لوک سینه و سرگ لوک گلو و تپ لوک تا فرق سوال

کردم دریای محیط کدام است گفت شکم گفتم جویها گفت عروق گفتم کوهها گفت استخوان

گفتم نباتات گفت موی بدن همچنین از هر چیز که سوال کردم جواب باصواب ممتاز دیدم

رباعی بر لذت و عیش دنیوی ناز مکن چون خواب و خیال است با این ساز مکن

یک لحظه مباش غافل از یاد خدا بر قسمت خویش قانع و آز مکن دیگر بجز لیت [?] درد و

عبور انسان دشوار نیکی و بدم برو ورد آن عیب مدار دانی اگر از علم ریاضت

جز هست از شیر برد شغال پنجه یارا دیگر بر در هر مفسد دل که یکدم [?] غیر از حسرت

حسرت

بگو چه برداشتنی است ۞ زنهار مخور فریب چون بلهوسان ۞ این تیره مغاک آخر انباشتنی است ۞ دیگر

بگذر ز آرزو عارف ~~بگذار آرزوی دنیا~~ ۞ بیقدر شمار جستجوی دنیا ۞ زنهار مبند تا توانی دل را ۞ بیفزاید کاست

گفتگوی دنیا ۞ دیگر ۞ ای بر در لطفت صد هزاران محتاج ۞ در فضل تراست جن و انسان محتاج از

رحم تو در دمی گدا گردد شاه ۞ وز قهر تو شه شود بیک آن محتاج ۞ دیگر ۞ هر چند بعقل گرچه یاران گشتیم

آیینه صفت ولیک حیران گشتیم ۞ در طالع ما کمال بیقدری بود ۞ بیهوده چراغ بزم کوران گشتیم ۞ دیگر

ای در طلب تو مهر و مه سرگردان ۞ وی در ~~صفت~~ صنعت جوهر اول حیران ۞ دانم بیقین که برتری از کم و بیش

از وهم و گمان و فهم و [illegible] دل و جان ۞ دیگر ۞ ای حرص و هوا ز صحبت دیرینه یار ۞ وی کذب و دروغ

دوست بکینه یار ۞ هستند ز مرگ و زندگی بیگریه ۞ بی درد دلت و بر متاع و گنجینه یار ۞ دیگر

ای آنکه ز حال خویشتن بیخبری ۞ هر بار بصورت دگر جلوه گری ۞ معلوم نشد که چنین ز روز اول

این پیش دگر بودی و اکنون دگری ۞ فصل ۱۳ سیزدهم در کیفیت [illegible] و [illegible] آن [illegible]

آورده اند که در ایام سلف در زمان باستان جنبک نام راجه بوده است که فلک

سلح

که فلک با عهد اقبالش عهد موافقت بسته در زمانه بند و ربعدالتش کلاه گوشه فخر شکسته

از فرمانروایان ماضی و حال در کتب عبارت برخود انقدر محنت کشید که هیچ کس کم ساده

اینکه در هنگام خلوت وجه آدمیان جلوت زیر ران بابرکت مجمر پر از آتش مینهاده است

و احتراق تاب آتش زیانش نمیرسانید و کف پای حبیب بر پاس ستایان زمان حکایت حال

میکند است و در ایام شنبوت با وجه بلا علیه دهاس میکرد که هیکی دیدار و رزی ورزیده

این مذکور شنیده نزد راجه آمد راجه باعزاز تمام بر مسند نشاند درویش آنچه

شنیده بود بعینه معاینه کرده با تعجب عظیم فرو رفت و از راجه پرسید که این اثر

کدام عبادت است راجه پاسخ داد که نتیجه رنج جوگ است که پایان برده ام

حکایت دیگر در کتب هندی مسطور است که سری بیاسه جو صاحب که از رهنمایان

از تمکین قوه بفعل آورده اند از سیده اس که پایش در شمالک جوگ مرقوم است

بر کوه کیلاس که شمال ورد عالم است نشسته روز و شب بیاد معبود حقیقی مواظبت و اشتغال

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

میدارند و بارهی جهو بران قدم حپ میباشند و گاهی طبیعت پاک طینتش بران توجه

نمیگدارد و مرتاضان و الا دانش بیاوری خرد رسا ذکر والا و ذهن مستقیم میگویند که این همه

اثر راج جوگ است پیش از شروع این کسب باید که غذای تلخ و تیز و نمک زیاده و بسیار گرم

و سرد و گشنیز و ترش و بادی و هیلی و تخم و کنجد و حبوبات ترش و غله نخود و گندم و دیگر

پیاز و شلغم و شیرینی بسیار پرهیز کنند و کتاب راج جوگ ... بعد از ان جمله سیزده

کسب ... که عمل آن چندان دشوار نیست و بر اهل دنیا خاصه بسرداران لازم آید بیان میکنیم

یکی سوبهی دوم جوبن گوج سوم ... چهارم ... پنجم ... ششم ... هفتم ...

هشتم بهبترا نهم ترکتی دهم ... یازدهم ... دوازدهم ...

سیزدهم ... سوبهی آنست که بوقت قضای حاجت بول نکنند پس بعمل

باید که بول بعمل ... و آهسته آهسته ... باشد یعنی یک یک قطره برآرد

و سررشته این عمل از دست ندهد هرگاه احتیاج غایط شود همچنان ضرور رفته از

اینتبینی

رفته از دورش پیونولی کرم نل چپ را که بطرف سر انگشت چپ است بگرداند و اگر این چنین
نکند رگ سنکهنی را که زیر انگشت است اول سر انگشت دست چپ مقابل بود در آرد
و از سر انگشت دست راست بره بینی چپ را که در آن مقام ماه است مسدود کرده
و از طرف دم راست که در آنجا مقام آفتاب است دمکشی نماید چهار ساعت نگهدارد بعد
از آن دمها را آهسته آهسته از طرف چپ سر دهد و نگاه بر پیشانی نهد تا از
ممارست این عمل بول بیرون نیاید و اگر از جا لغزد و بر آید باید مکبونه از سده هر کس
نشسته عمل نماید کیسه تمام درخور آرزو از نقد قوت سیر بسازد و از مکان صرور فراغت
یافته بیش از چهار ساعت بول نکند چون در منزل خانه جمعه بیشتر از صحرا گشت نماید
کند مخالفه نیست چون نکوچ آن را گویند که عرق رگ سنکهنی که در بالا
گفته شده همچون دسیونی می نامند که وقت شب از شکم اس بینی قدم چپ
زیر پاشنه پای راست بر پاشنه پای چپ بالای شالنک پا بقسمی که طبیعت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

رعیت پذیرد و بنشیند تا یا الفصد دهد موجب تقویت بادایان ما که شرح آن در هیهند

جوگ مرحوم بالا بردارد و بدین آمیزش هژده یا یازده ماه مداومت نماید تا طهارت آب منی

کشیدن و آب بعد از مداومت آموزده هنگامه از زده نا برگه آسانی حاصل شود و در

هنگام جماع منی هم در اختیار ماند بجوسو کرم که آنرا دگر از آنکه گویند بدین وجه است

که دم را به سهولت کشیده برآرد و علمای نوحبه هر وقت بدین سوکار زر ران

بیرون کشند رجهان نفس را کشیده زند هر زبان هر که بدین عمل مشغول باشد از آتش

از غبار ششین یعنی چون آب آلوده گی نه پذیرد و اگر آید بموجب آن بیرون شود

و از خاطر فراموش نکرد دو کلاه بر طبیعت پاک طینتش صورت احتلام نشود و بیداران

شهوت نیند خوام شهوت در قبضه اختیار باشد و انواع عشرت و نشاط و هر وقت

بصحبت فراج او پرتو اندازد امری بحری آنرا گویند که مسام باید را که متصل حیدر است کمن

یعنی حرارت غریزی را از علقه تا دریا سند احوال امر یک در شرح جوگ

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

چون کسی مطهرات از سر یعنی خیال بطرف بالا بر دارد و نظر بر پیشانی آرد هر کس

بدین وجه تا هشت ماه ممارست بدین دو حرارت طبیعت او از زنگ غفلت اجلا پذیرد

و بر علم استخراج باد غلط در شبانروز در اختیار بهم رسد در حقیقت این کتب در شرح

وارید آن بش در پیش آنها برین القدر یکتایی گردیده اودود ازشته گشت که بر مستعمل باید

که میل جسد یا پر طاوس که مصفا باشد بقدر دوازده انگشت درست رضه البهو وقت

شب اندر حق از راه نافیره شروع کند از اول تا هشت روز تا عبور قربت نماید

و چنانکه در رگ سیونی که به زیر نشین است قائم نمود بیشاره مرسد کامل متفتح نفره باید.

چند بار [illegible] اگر ماه سبا کند یا حیث یا آسیح باشد این هر ماه را در شهور [illegible] ششمی

قرودی و سفند ار در شهر [illegible] شروع آن [illegible] و در ششماه از کاک

آیس یعنی بدسیور [illegible] فتیند از دهن متفتح زند تا رسد از حرارت

ششماه در در خانه شهوت که متصل عرق حیب است سرایت کند و تقویت کشیدن

غلیظ

ملی

سکاک

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

منی پیش از انزال بهم رسد و از ابتدای شروع کشیدن منی تا شش ماه نسخه تبرید که برحوم

میگردد نسخهٔ کشیدن منی تخم کاهو شش ماشه کشنیز پنج ماشه سحق نموده نبات بوزن آن دو

توله دران انداخته صاف نموده باید نوشید و در دو سال استعمال کشیدن آب در شیر د

منی زن مطابق شده حامله میگردد و تا دوازده سال بدین نمط آب منی در ضبط دارد

و از غذاهای کثیف که تحریر یافت محترز باشد و غذای لطیف دیگر حبوب اندر روغن ماده

گاو و کره تلخ نباشد و اشیای مقوی و شیرین منی افزا مثل نان گندم خوشنما و برنج باریک

و دال مونگ و ماش مقشر و شیر ماده گاو فربه و جوان یا شیر گاومیش سفید

و مسکه تازه و نبات و رائته و زنجبیل و هلیله و ترکاری پهول و ادرک باید

چونه دسیاری دکهنی کنیه کم که مرغوب طبع خود سازند و قاقله صغار و میوه شیرین

را غیر وارد و بجز دلی گرم را بموجب شمار اسم مع کسول کتهاکی زدر سنبل

آرد و مقدار اکهیهر و بعلی گرم و لیسی گرم را باستعمال خود دارد و تا سردی و گرمی

سبب بعد

گرمی برد وجودش بیک و تیره بماند و بیمایه قالب از شراب رند طاقی بی ورق عمر

نشست من و کیل من دو تا تری و جد گوته و نار و دبیاس و هنوبان و

سری جمن رکهه که بزرگ تهوسران است و سری سکهند بود که اصلاح خوان قنارا

بزنگ خفر والباس پر شجران وجود شان دخلی هست بر بزنباند و آب

منی از برودت استعمال ایشان یخ در سرما منجمد گردد و انوار بسیار دیش بکر دار

ماهتاب تابان شود و دندان ریخته باز بیدا شوند و موی سفید باز سیاه بر آیند

و بحسب اراده در اسن خواهش را از سیر سه عالم که عبارت از سرلوک و

مرت لوک و پاتال لوک باشد بر آید و زخم شمشیر و مهره و تفنگ و گرز

و تیر و تبر بر بدنش کارگر نشود و شیر ژیان و فیل مست و مار و دیگر جانوران

مهیب و زهردار ملاقات آن برایشان نشوند و گر بخته بروند و چشم آید نا سند و در دریا

غرق نشود و حرارت آتش مثل سمندر بر تنش اثر نگیرد و جوالی از زمین بر آید بسیار

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

از بسیار حصول شوند چون غذای برگ تنبول و روغن زرد تا سالهای مسطور

تناول نماید و این استعمال نگذارد زانکه وجودش برنگ شنجرف بسرخی نماید

ششم دوم اگر تا ضمان بیخ درخت ریاضت عز ارسید آنها اگر بیخ درخت مسطور را به

از صدمات صرصر هوا و هوس دنیوی از جا نیفتد هر یک برگ بر گونه است ششم

آنست که دل را از ما و منی و شمائی و توئی باز داشته یگانه و یکباره از ایکسان

پندارد و از کیان سماده یعنی مشاهده انوار حقیقت بموجب آیه اینما تولوا فثم

وجه الله و انوار آفتاب عالمتاب در همه جا و همه مکانها هویداست ادیده

شما بسوی نخاست ذات خدا

خود را منور گرداند ؛ ظهور خورشید معرفت بین ز چشم عرفان ثمره ذره که در

همه وقت به یک آئین بهر مکانها نست عیان بسیاری ولیکن آنها که تنگ

در نفاق دارد و تبلاش او در میان دشت و کوهستان سو بسو جا بجا میدود

عبث حیران و سرگردان نشود ؛ خدا است عیان تو چرا بکوه و دشت

خواب همچو غزالی بسگ اندر باغ • و حواس در وی در البضبط آهو و نظر

حقارت بر هیچکس نه کماند • دوم آنکه اوقات خود را در لذات نفسانی

و حظوظ جسمانی ضایع نکند و در هیچ آنی بدون ذکر و اسباب الطاعات نه پردازد و التفات

ظاهری را بمثابه مسافران که در مسافرت شب بهنگام آرام گیرند و چون صبح شود کسی

بطرف مغرب و کسی بطرف جنوب میرود یا مثل درختانی که در کنار دریا واقع

شوند در طغیانی آب سست و بی بنیاد شده در دریا می افتند و برگهای آن

کجا به کجا میبرند و یا مانند مردمانیکه در یک کشتی می نشینند و آخر روی آب رفته بجوانب

مختلفه راهی میگردند تصور بنمایند **قطعه** بیا و حق پاس در همه وقت بنماز میکوش

ظاهر چرا که درین زمان از آدمها کسی برنده است یا پایدار اگر تو داری بسیار حسب

شنو بگوش دل این نصیحت • مبند هرگز ضمیر خود را باحوال غفلت بخانه داری

بچاره مپس مبادا شرف و کن منور بروی زیبا همیشه بازار این آدم چو چشم نرگس

در اطاری نزد یک سبیل زر اضطراری بخارات خونم بدانم علامت پنجم رزان زبانی

کند تیغ نکهت بدل برساند است زخم کاری سوم استعداد فراخ حوصلگی در برداشت

تیغ زبانه آن اطاری بود بهم رساند دارای تدبیر چنانچه از دست داده سرگردان نمی‌شود

بر آنچه دلم غم دهد مانند نقش نشست در جا است دوم برین قسم انکار او دل

از شغل جداها را که تفصیل آن در نسخه حرکت رقم میگردد داشته باشند نمی‌پی خطوط اسم اشکال

بر دنی نماید دار پیرانا بام عکوس یا ابر یا آن رد بلا بان یکی نموده تا دو ثلث

نگهدارد صورت برات ردیف نماید که مجملا حقیقتش بقید قلم در می‌آید

صفحات صفحه زمین کرکسان باب از تل د تبل تلاتل جداها تل د ساتل و سوتل یا پاتال باشد

شکل کف پای دانسته یای و ساق و شتالنگ و پاشنه و زانو در آن

۱۴
ویلت پای

و جانوران اینجا ناخن پای و گردش زبانه رفتار دیر چنانچه دیده ماکه با علت تولد

نطفه و تناسل است علامت و بالوران نطفه یعنی از رحم

نطفه

۹۶

از ارض تا سما پایین ناف و سه کوه جانب جنوب که یکی شمیر و دوم هیمونت و سوم هیمکوت

باشد دست چپ و سه کوه طرف شمال یکی کیلاس دوم هیمال سوم دیگر نیز دست راست و شمیر

و کیلاش هر دو سرین ۱۴ و بد و انل آتشی که در دریای محیط جا دارد و آب را برو نمی‌گذارد و زیر پای

یعنی قیامت کبری خشک خواهد گردد معده آتش است که دران غذا به هضمیت در آید هفت دریا

یکی شور دوم عرق نیشکر سوم شراب چهارم روغن پنجم جغرات ششم شیر هفتم آب شیرین

و در زبان هند کهار سمدر ایکهه رس سرا گهرت دوده دهی دسرد ها نیدار زند رکهار

و همگی نباتات موی بدن گنگا و جمنا پرستی مانند اند و پنگلا و کهمنا و پایین لوک که در اینجا

گنبد سر پای چی باشند شکم تمکله لوک سینه و ستاره‌ها از قسم جواهر خلخال در گوشها و گوهر ان و جواهر

یک هشت حرکت کف دست در عضوهای دیگر ناخن دست در ستی گفتار هشت جنت هر دو گوش دکه

برف کره ما پیش مهور است حلقه یک گوش و در گوش دیگر زیب و زینت کرو گواره کوه شمیر

چون لوک که بالای همه است روشنی دیده عالم خوراک در آتشی کار بینی و آفتاب و ماهتاب

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

هر دو چشم را دست بمشاهده آرد دوم هر کاری که شروع کند نظر بر فضل او سبحانه داشته

با استقلال تمام و دلجمعی بالا کلام بانجام رساند و در کارها شتاب زدگی ننماید چه در سرعت ضرر

بسیار و در آهستگی نفع بیشمار است ازین رو لازم است که دامن بردباری در هیچ حال از دست ندهد

حکما گفته اند که حلم نمک خوان اخلاق است چنانکه اگر حروف اعراب انتقال گیرد زبانی تلخ شود چنانکه

طعام بی نمک لذت ندهد خلق بی حلم جمال ننماید هرگاه که آتش غضه تاب حلم نشاند بالشبهه

صاحب کمال است سیوم فرموده رشد را بجان و دل یقین پندارد و از صحبت مختلف

بقدر استطاعت محترز باشد الحاد ناموافق آفت جانست و ترک صد خطر دارد هر ناکس

گر سفر افتاد پس بهتر آنست که دم از هر دو پره بینی تنگ شده و بگذارد در بینی آن

پوست و مکشی آنگران از سوراخ چپ کشیده بطرف راست گذارد و از جانب چپ

راست کشیده بطرف چپ گذارد در این عمل اگر گوئیدی از خواب بیدار شود و به مستعمل دانی

است که هرگاه با زنگه مباشرت کنند و منی در ذکر آید از حرام سنکوچ سنکوچ بحالت

صح

متنفر

۱۴

ذلنگ

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بی لیث انزال برسد و از عورت علحده شده آسن نماید و نظر بر بینی داشته دم جیب
را از اول انگشت دست راست بند کرده از راست دیگتی کند تا منی قصد مکن حقه که در دماغ
قرار یافته ظاهر شود نمید الفرزع خطاط نفسی از پهلوی راست خوابیدن و بیشتر یکدو ساعت
از احتیاج نجاست خانه وشاشه خفته کردن لازم است و در زمان بول کردن باد غلاظ را نیز
در ضبط داشتن باشد و از راه ناپره هم بدستور بویست آمیختن کاهی دم را فرو کند و در
دکاهی بکشد و اکثر اوقات این استعمال ضرور است تر کتی آنست که نظر بر بینی
نهاد هر که بر روز بیجه عت ذخیره نگاه دارد و نزد منی باختیار کشیده آید و دیدن رسید کر
بتجلیات ربانی منور گردد و مفصل تفصیل این کسب در رساله جوک [illegible]
نهنی آن را گویند که در شبه وقت صحبت بیتی صیقال بر باد هوا باران که بر تر از ناف حرکت
نمی نماید و در ازین حکان عبور آب منی است بر بند منی را و بدن خواص را و بانزال نیارد
[illegible] و روشنی چشم و رفتونی [illegible] حاصل شود سیام بهجی نمیدا آن را گویند که اندرون

۱۴ طرد دم

۱۷ بلغط

۱۴ وتشبیه نیستان برهمه هوا تصور نماید شاهد حقیقی را که حسن یاد ویان حسن بر دکمیان و بادی کمیان

و دستگیر هادی نور که وجود کمیان با تجلی حوران بهشت و کمال هادی کمال و بنای حواصل

زنجار معیار مسک در آن کرم و بعضی از درنایان دیده و بعضی ها شنیده و فضلای عرب و عجم تبانیدار

توجیه و دلایل معتبر کسی در جنب ذات میگویند از چشم ظاهر باستان دیده با طلق بینید فرد در هوا

رز دیدار باطن بگر ۰ شاید تجلی شود باجلوه گر ۰ و بعضی از درنایان این کتاب نوشته اند

رند استشهاد ۰ آن است که هر گاه دم از زر و ده رنگیه در ناف رسد به میوه رسیدن آن

گل هشت برگه که در ایجاد است شگفتن گیرد و همین نظاره آن آتشه دل از ریز تو تجلیات لایزال

رجلا پذیرد ۰ بر خیز جوش نور رب به بین نحن اقرب الیکم و نحن اقرب به بین هر نهج

داد با شما نزدیک تر

عضا که عبارت از گوشت و پوست و چشم و بینی و زبان لقا بود و ان یعنی زنگ قبیل

سبر یافت لذات مساس جسمانی و ذوق زنان حجاب جمال حسن مطبوع و مرغوب

شود مانند ماهی بلذات و مذاق زبانی تن هلاک هند و چون پروانه تماشای حسن

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

حسن حضور و اشکال بسیج چرخان نه سوزد و ما تند به بوده سیاه بلطیح بر کل فر تعبیه شکرده و دیگر دارا هم

بغریب شمه خود را اللهاس نافذ در آنکه آنرا گویند که لنگ سه بستور یکه گو بیهای

خوط یعنی اشتیق زیر قصیب باشند بار شاه مرشد نموده اندرون پاچایه دارد و چون سنگ کوح

ها قند کر تیورند با استعمال آرد هر او هم ستمان این عمل را از دست مدهد آنت او بر دفق

تمنا بطرف اشکم غایب بگردد و زمانیکه خواهد بیرون آید فصل چهاردهم در بیان

هتهه جوک و اشغال آن و سوال و جواب از مرشد حکایت

بشنو نیز که در زمان ماضی دیانتی بود و هوت که از بزرگتر بن کهنشتران ریاضت کیش

بوده است روزی کوزه گلی پر از ارت یعنی انجیات در دست گرفته بخانه کلالی که از

مریدانش بود رسید پس از زمانی بسبب حاجت پاخانه رفت و بکلال گفت که این کوزه را

که ایلالیبد زرزر بلاهل است باحتیاط تمام نگاه باید داشت چنان نشود که کسی به شبهه آب

نوشش کند بنابر دفع احتیاج مکان ضرور بعجز ایستادم کلال حسب الامر بر داشته در خانه خود

رفت و بر طاقی که درون حجره بود نهاد و بالا خانه بود از درزها تماشا نمی آنچه که مناسب بود ظاهر نمود

دختر کس از بازار بسبب گفتگوی طویل زر دیر ملالی خاطر بهم رسیده بود از استماع این سخن قابو جست

چون مادرش از حاجات انسانی در جای دیگر رفت فرصت را از مغتنمات شمرده نصف

از آن بنوشید و همان وقت اثر بشاشت بر چهره آن پدیدار گشت و آتش غم و غصه که در

اشتعال بود منطفی گردید و خاطرش یکبار از منکیران هستی به مسرت و سرور رسید بلکه

در دل خطره نقش آورد که آب حیات است پس از دو ساعت مادرش آمد و آن

کوزه را طلبید دید که ملبب به نیست همان زمان دختر کلان آمد عرض کرد که ای مادر دست

من بود لطف رحیل خود صادر داشتم و در ترکیب این نوع جرأت و گستاخی شده بودم لیکن از خوشی

بلکه تا حال ظهور نه یافت کلان بمجرد دریافت این ماجرا سر گردیده در قدم

رود دیده که کاش بر وضع و شرایف واضح است رفتار ملتمس شد که از عنایات کریمی

رسیده آمد از رم که عذر تقصیر مرا که بر دفع ارسال می نمود کوزها که حقه شیر داشتم مینویسد و بر رفع

دبرفع زهر این دختر علاجی کن تا موثر نگردد ع نظر بکن بحیطایم اگر زخبر داری

که آدمی است مرکب ز سهو و نسیانی ع او دهوت جواهر زبان را بمیزان خرد سنجیده

فرمود که هیچ اندیشه مکن اثر بلا هیل بر وجود دختر غمخوار نخواهد شد و هنگام وسط اللیل

در جناب حضرت باری که بر آرنده حاجات محتاجان روزگار است دست مناجات

خواهم کشاد و بنفس کلیست که همین دعا تبش تا روز قیامت خواهد زیست و از مجیبات

حرفی زانده کلال ارتباطی از بر همگی آثار کنانیده او دهوت بوزارت نفید تا بر دست شهر

شب دراز کذرانیده و بروز دوم کیفیت اقبال دعای نیمشبی همه به کلال ظاهر ساخته

همیش از طلوع نیر صباح قاب بطرفی روانه شد آری خواص اشیا درست است چه نگاه

خط کلال را بجیات نادانسته نوشیده بود خاصیتش بران نمایان گشت که اکثر بیشتر حرکت

که هر یک از جیبات خاصیت دارد نماند چگونه اثر کردن رو نگار نکردد و تمامی اشکالش

سه صد و شصت اند از انجمله اندکی از روی دیدار آن برقم می در آید کتاب کرم یمنی شبیش

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

استعمال

کسب کریکی نیولی دوم دهوتی سوم بستی چهارم گشتنی پنجم نیتی ششم جوکانی باشد این

است نیولی آن باشد که رگ شنکهال که از کلان ترین رگهاست و در زیر ناف جا دارد

در وقت یکجانب یا شکم است کردانید بطرف چپ هم گاهی آورد تا جاده روانگی باد

بران و وبابان که بطرف میشود و فراز یافته است کشاده گردد در هر دو طرف جنبش کرد از

ته و بالا بسان اسیا بگردانیدن در آرد و گره باد را از زیر ناف آرد تا دردی

که از غایط و بول باشد بند نیفتد و هاضمه درست شود دهوتی آنست که یعنی پارچه سفید

را از شیر ملیکه هم کهنه و طولش بمقدار شانزده دست و عرض چهار انگشت باشد درست کرده

در آب یا در شیر باده گاو تر ساخته آهسته آهسته بلع نماید دقتی که از استعمال پنج شش

روز در حلق برود بمقدار یک وجب بیرون باند به مستعمل و رابست که بهمه بیرون کشند

بعد از آن با تشنگی بر آرد در معده یک دفعه همین قسم عمل نماید تا امراض صفرا

بلغمی و سوداوی مثل سرفه کهنه و باد گوله و تلخه سرفه و غیر آن زایل شوند کلهم

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

دو ثلث

جلدرم آنست که آب گرم زیاده از تشنگی بیش از خوردن بنوشد و بعد از ان عرق ادویان

بمذکرده آهسته آهسته آب را از راه آروغ بر آرد و مستعدی بر گشته

بر آهات یعنی رنج دهان داشته آب را برنگ فیل از دهان بر آید هرکس بتن نوع

در عرصه یکماه مستعمل شود مرضی از بلغم بر جود کس سود نکرد و تسپی آنکه پانزده

شمار آب بول زیاده در آورند کلی در اشتهی قوت با دایان که میانش مستند است ازراه

مقعد بطرف شکم کشد و تا نیم ساعت نگاه داشته بیرون آرد از آنهداری در شکل بچهه

ماه حیث یعنی اسفندیار نوبت کشی یکدیه ماه اسوج یعنی شهریور که شش ماه بعد باب

نار نابد بمفعه در شش ماه دیگر تا آب گرم بمفعل صلاح است آنکس که اینطور بماده است

در روز آمنه دلش از زنگ نکرد صفا کرد و کاهلی و سستی و جوزب رفع شود

نیتی آنست که رشته ریسمان سوت را که گره باندازه یک نیم وجب را آب

کرده و سوم را بانش ملایم ساخته جرب کنند و پس از سر گره نمودن بر آمیزد

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

هرگاه سخت شود در باره سفیدی که ها بود و مقام ذهن شستن اولا در روزن راست

بینی اندازد و چون از دهن برآید پس زرد و چهار لحظه برآید و همین طور از روزن

چپ کرده اند آنکس که بالغه تا چهار ماه سه روز دست بورزد و بینائی و دماغ آتش تا دم

والسین نقصان بپذیرد ناسور رفع شود و تازه دماغی بهم رسد جوکانی آنرا

گویند که تناول غذا ممنوع است پس از ساعتی با نغمه زبان رویی که آنرا از راه دهن گویند

از دهن برآید بر اهل عبارت مناسبت است که باید از ره بینی که مخرج ش از پنجگانه

عنصر است و بقدر دوازده انگشت برآید بتدریج اندک اندک از آن کم کنند

۱۵ و نقصان ورودی نه نماید

یعنی دم را همانقدر از ره بینی برآرد که بوقت معهود در آن کمی نکند تا از

کمی آن برکشود گهیت چکر یعنی شش کنول که حقیقت هر یک معلوم است اطلاع یابد

دل او بر دو ابرو بند دماد درای الوان رحمت به چراغ ها نمود دهد و شید پنجال دیگر نخشید

نور دهد چه جوکیان این مرتبه را مرتبه اول قرار داده اند و در زبان هندی

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

گویند
هایی هند را بهو چرچی همین دستور رفته رفته بسهولت راه در لشیان حب که

در رای سکان دل است نگاه نماید تا در شب تار آنقدر تجلی مشاهده کرده داکر خواهد تا

رشته در سوراخ سوزن کشیده سوای ازین عجائبات بسیار است که از چشم خود ببیند هرگاه

ازین فراغت بهم رسد او لا چهار انگشت روبروی بینی معاینه کند همین طور آهسته آهسته

آهسته در میان پیشانی با سمان نظر تصور نماید و ظهور حقیقت را که مثل

روشنی برق و چراغان و عکس دریا انعکاس می پذیرد به بیند ۵ هر چند بنگرد

دیده فکر ۱ انوار حقیقت است پیدا ۱ هر که وقت صبح تا یکپاس چپکی بدین

عمل بپردازد کل از چشم او زایل گردد و در روز ستاره معاینه نماید و مرتبه فنا را

درین رتبه را مدرا چاچری نام نهاده اند و ترکان هم میگویند و پس از آن گوش

و لب و چشم و غیر آن دروازهای مسدود ساخته تصور اندرون یعنی سینه

بگوشها که بطرف چشم بالا می رود آن شده نماید دوم اندرون را بطرف گوشها که دروازه

فلک است کشد و آوازها که از آنجا بر میخیزند ده اند تفصیل هر یک بر تقسیم است

یکی آواز زنبور سیاه دوم جرس سوم نی چهارم نقاره پنجم تنبور ششم رعد

هفتم دریا هشتم ناقوس نهم کرنا دهم جلاجل که در هندی پهنور گنجار گویند و

کنپلاد و بانسری و دهاماں و بین و گرج و سنده و سنکهه و بهیر و جهانجهه مانند

و پس از مراقبت ششماه سر الهام غیب باستماع رسد چشم و گوش و بینی و

لب را ببندد پس از ان انوار حق ببینی یا گزند چون ازین هم فراغت حاصل آید

زبان را از محنت ششماه تا کام دراز سازد و در اهل هند این کسب را اهنگرا جاچری

خوانند و طریقش این است که کارد فقره بقدر برگ زقوم حاد و باید درست کند مده

رگ پایین زبان را باندازه جنی کس در هفته یکبار قطع آهسته مقابل دندان ببرد و کشش

آن هر روز از سر انگشت و انگشت اول دست راست نماید و اگر آدکات هلیله و

بلیله و آمله و نمک لاهوری یکجا کرده کوفته بیخته پاش کرداند و هر گاه زبان بمقدار

بمقدار چهار انگشت از سالوی تجاوز نماید این همه استعمال را ترک نماید و آنچنانکه

درکام جا یافته نوش جان فرماید تا از بحر قفل دروازه دهم که مسدود است باشد و طرحی

دیگر که از استعمال آن باشد که زمانی دراز شود از تلقین مرشد ایتلی دارد

بعد التفراغ ازین باد پران و اپان را از راه بنکنال که در زیر ناف مقام

گرفته دیگر بار را بر پشت شتک هالی از خانه مرگ که رنگ آن سیاه است و

در برمه رندهر که تبارک جا یافته رساند از سرت در پیشی خیال بطور

روشنی آنچه که مانند خاموشی در کام و زبان رفته جا یافته دست دهد که بعشق

آن از امر محال است و اگر از آن لب اندکی بار رایی کس گفتن باشد تا هم شیوع آن

از کمال حماقت و بیدانشی است ~~کر نگوشت و قفل از آن نکو بزن~~

~~حق تعالی خاموشی را که بطور راز در اینجاست~~ اشتها و تشنگی و سستی و خواب را ترک

کنی اگر هیئت و جوگیان این مرتبه را اندر آدمی مانند و اهم لوک هم نام این

گفتن

۱۴

هزاران هزار آفتاب
و ماهتاب نوال شود
ملاحظه کند و از
عجایبات انجا سرو

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

و استعمال اسپ بزکسماده که در خواب و بیداری بر هم کش همیکند و از توجه مرشد دانستن

و کردن بهتر است و استعمال مهابندرا که بیانش برین قسم است الدنع آنکه مهابندرا

آنست که پاشنه پای چپ زیر مقعد دارد و پای راست دراز کند و از هر دو دست

پای راست بگیرد و زانو بزمین چسپیده دارد این آسن را بجهت تمام آسن نامند و

دمول بند و اوڈیان بند و جالندهر بند این هر سه را در آن وقت بعمل آرد

و سر بزانو نهد و پادایان و بران از بینی بکشد در سه وقت یعنی صبح و چاشت

و شام این استعمال را نگذارد و گوندلی شکست که بصورت مار است و طول یک وجب

و عرض چهار انگشت و رنگ سرخ دارد و حلقه زیر ناف ساخته است از این عمل [illegible] استقامت

از خواب بیدار شود و گره پادایان گشاده گردد در بند ناتالی داخل نگردد و کار حس

بدنی مشکل کرده [illegible] گردد و موی های سفید سیاه شوند و گلکنگ بیدار [illegible] و زردی

تن دور شود دفع دوم [illegible] مهابند آنست

و مهابند ۱۴۰

و کنجنک

آنست که بایستی پای چپ را از بر خصیه ها داشته و قدم راست بر ران چپ گذاشته و از پس

پورک کند یعنی دم کشی نموده آهسته آهسته از طرف راست برآورده [illegible] بند داده آن چند

نماید و وقت گذاشتن [illegible] عمل نماید و همین قسم از جانب چپ [illegible]

روشنها یعنی ازین عمل حاصل بشود و باد در بدن ده چار قسم قرار یافته از انجمله کیفیت

بیان

ده باد بر خم می آید این است یکی اپان دوم پران سیوم ویان چهارم سمان

اودان

پنجم اودان ششم [illegible] هفتم [illegible] هشتم کرکل نهم ناگ دهم دهنجی مکان اپان

در مقعد است و خاصیت آن دارد که آنچه غذای کثیف باشد از جسم بیرون آرد

[illegible]

پران در [illegible] یعنی در [illegible] دل مقام گرفته است از همین گفتگو نماید و از ناف

تا [illegible] آمد و شد دارد و بمنزله باد بیرون است حرارت غریزی را

روشن دارد و در محل [illegible] اخراج می نماید و از آن بسی

درد دل می در آید و چهار [illegible] منقطع میشود [illegible] نقصان عمر آدمی ازین

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

بیان جنبش

جنبش است و آن در تمامی اعضا ساریست و خاصیتش آنست که بوقت صرع در عضوها
بند کنند و از راه مقعد بر می آید ⁝ سستان منفصل از آن گرمی افاقت ندارد یا
خاصه اش آنست که غذا از طرف ظاهر بباطن جذب نماید ⁝ او دامن در گلو سیاه
و دمها از تقویت او بیرون می آیند ⁝ و بود در کام جا یافته چشم اعجبات
در آن جاست و تازه می آید ⁝ کورم در رگها قرار یافته تحرک از آن
تعلق دارد ⁝ کرکل در میان ابرو شکن گزیدها غلط می آید ⁝ ناک در قدم
مکان گرفته حرکت از دست ⁝ و هیچ در تمام بدن سکونت گزیدها بعد مرگ
بدن را نبود می آید ⁝ دکنولها که در جسم برنگ غنچه نیلگی قرار دارند و شکفتگی آن
از نسیم است که در سیر از بام یعنی جنس نفس میگیرند تعلق دارد و هفت اند و رود
بر یک بعد پس آمیزش است که اول کنول چهار برگه که دو نا یان بنهد اولها جگر

گنجش

مانند زنگ سرخ کرده و در مقعد قرار یافته گنجش و بنا در آن

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

منقسم بشش شده

دران قیام دارد دوم شش برگه که انرا سوادهشتان چکر خوانند برنگ زرد

در زیر ناف مقام گرفته بر مهادو ساتری دران سکونت ورزیده سوم هشت برگه که آنرا

منی پور/ماهیت چکر نامند به نیلگونی متشکل گشته در ناف جا یافته لیشمی با بشن دروی مسکن گزیده اند چهارم

دوازده برگه که آنرا اناهد چکر خوانند بسپیدی نمایش پذیرفته رو بروی دل مکان گرفته بشود

شکت در وی میباشند پنجم شانزده برگه که آنرا بسدیه چکر خوانند برنگ قمر تعارف دارد و

در گلو استقامت ساخته و حیدر یا یعنی ماه بر ادراطی اقامت گسترده ششم دو برگه که آنرا اگیا

چکر گویند برنگ گل معصفر مناسبت ورزیده در پیشانی رخت اقامت انداخته

سورج یعنی آفتاب دران سکنت دارد هفتم هزار برگه که آنرا سهسدل چکر نامند برنگ

سفید متعارف است و دو برسه رندر هستی مکان سرا حضرت مرشد بری در انجا مکان پذیرفته و هشت

داخشر اسره نیم یکی آتما دوم مهاتما سوم گیتا چهارم یکتمان ... پنجم پرماتما ششم کاکا ... هفتم

دشتو ... هشتم ... آتما انکه سر گذر از اقسام باکولات

الشا دو میان هر یک

بر بنو جدا است

وشروط آنکه طبیعت بران خواهان باشد تناول نماید و بدیشن بر وفق خواهش در نظر عالم مثال

ذره بنظر آید مهما امکن آنست که هر کس را بر وفق مدارات ثناخوان خود کرده اند و از ریزه دل

احدی تخم آرزو کی نپاشد بیزار یکمن زخویش کس را کس را انشماز خویشتن بیزار کرشما

آخر الکو ید که هر قدر که دل آرد چه هم ابزرگ و گران سازد بر طبق روزگار ناپایدار

که اصلاً شایان اعتبار نیست با هیچکس سبب جفا نه واند و قبل ظلم و تعدی نراند و مانند نرگس

روی شعار خود ساخته فرزین وار بکجروی نپردازد و بسان بیدق در وادی طلب

چندان جستجو در کار بو نماید که پس از طی منازل و قطع مراحل بر تخت مقصود نشسته هم

وزیری شاه ملک سپاه دل رسیده بالطایف و دقایق مهام دین و دنیا کرده و از اغراض

عمدها چون نفس اماره غافل نبود و بتعجیل [illegible] قصور در بیداری راه به قلب مستقل و

مستحکم ساخته چنان مستغرق در بحر خیال شود که زشرح خنده عشق و فجور

دور دار زنج اندیشه بر دوش نجات ساخته جمال شاهد لایزال در آئینه دل

مستقل

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

دل در راه خیال بود و نمود جلوه گر گردد تا بازی نخیلات یا شعبدات لعبتباز ... قایم

مانند نکبهای آنرا خوانند که قالب ظاهر را التقسیم که بلیه میزان حرف هیچ دیگیات بر نسنجد نیک

کند و مانند عنکبوت تار و پود غفلت بر خود نه تنیده گر تو میداری تمنای حصول مدعا

یک زمان غافل مکن دل را از ذکر کبریا طریق آنرا نامند که اراده شهرها یا مکانی که در خاطر

گذرد همان زمان بدانجا فایز گردد و از دیده ظاهر مشاهده عالم آنجا و غیره مراد دانند و زد

ملاقی آنرا گویند که هر تمنایی که دل بران رغبت کند میسر آید و دامن طبیعت را به بوش

دورنگی سها باید مصرع سبحه دل هر کس زنگ کشته صاف هر و جلی هست هر آن عالم اصناف

گفتن آنست که برای دیدن ... بطلع کردن هر بیگانه تصور کمال ... و از خود سازد

و عمر را بیهوده هوس در نبازد آنکس به هوس گشت همه فاست بر جوان چو نکس نشست

و بیر جاست اشتغال آنست که هر کس را محکوم خود سازد و بجز انوار درت قادری انبار که در

هر جا جلوه آراست دل نه میزند و هر ره گردن ساله گردن گاه کم زنان بر ... سنگ گوشه

خیده خود ساخت هر کس طاف ابر دئی ترا هر کس که التجا کند با نجرام فنهاش سعی و اوف و جهد

بتکاشر بکار برد راستی بر خود گزین و بکذر خلاف از کجی سعی کن در کار آن که گزارد

راز تو بلتیجی و نجوندنه که در آن شمار جز این است اگر هر یک بدین قسم باید دریافت

کبه یکی مها پدم دوم پدم سوم کهیب چهارم کهرب پنجم نکهرب ششم سنکهه هفتم برج هشتم نیل

نهم کهند و این همه دست لیسه حاضر مهیا شند و بحال حضرت رسد بر حق ببینید معاینه شود

کلجگ چهار هزار از ... شهر ساتر ایتی را هزار دوشش هزار از شش هزار دوازده هزار که

که از چهار هزار و شانزده هزار که از هزار دو دور کی نیز از هزار دهزار هزار که از هشت هزار

شکفته کرد دو ورق کار آخر جوکیان بضبط می آرند ده اند یکی کاندهاری

دوم هستی سوم ریوکها چهارم لمبکا پنجم کرکل ششم ... هفتم مکلا هشتم سکهنا نهم

سنگلی دهم جنتوی و سلمان کاندهاری و هستی هر دو قسم است و ریوکها و جنتوی در

گوش ها در کرکل در ... و لمبکا در ... ابتدا و مکلا و سکهنا در فصل دوم ... هستی اسا و سنگلی

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

دستگیهی یا زیر قوطه است و لمبکا در زبان و چه یعنی عضو که جوگیشران در زبان
عبارت چقا بومی آرند سه قسم است یکی اوڈان دوم مول سوم جالندهر اوڈان آنست
که بوقت پرافنیه زنخدان زیر گلو دارد و دوم زنافک بالا کشد از این عمل پیر جوان
می‌شود مول آنست که دروازه پایین را از سیده آکس کرده آن در شانک جوگ
مسطور است مسدود کرده اند و باد اپان را بالا کشد ازین عمل هم آلدگی بدنی سوخته می‌شود
جالندهر آنرا خوانند که زنخدان در هردی یعنی روبروی دل وارد دو دمها باید بیرون
آید از این استعمال کنول شتدل درگه سکهکی می‌خیزد تفصیل نه دروازه یعنی نهم دوار
بر همه روشن است و دروازه دهم که مخفی است کسی که آن منحصر [illegible] است
و آفتاب ششماه بطرف جنوب الله گشن بدیه پایه قالب عنصری را ترک کند باز در عالم
ستهود بجایه سروری می‌شود لدسکه و نیلاق رباهت بر میان جان مید و از نتیجه
اعمال سابق و حال و از آمد و رفت مستخلص گردد [illegible] ز بایکه [illegible] ستمال [illegible]

و همین قدر ماه [illegible] شمال
می باشد اگر [illegible]
بطرف جنوب [illegible]

باید چشم را در گذارد دو بار دیگر و چه مثل بهم تباه و غیر آن بر دو دشمن یکی دو دشمن در

دریای فرات هر یک قطره در مثابه و آب در شیر و نمک در آب ملحی شوق گزیده است گذاشتن

میان درون قسیکو هر رشته از قسمال به جمله گفت آمد و حکمت بر چهار قسم است یکی سالوک دوم

سامیک سوم سارویپ چهارم سایوج سالوک آنست که در هر وقت شد کار اسم رنج جلیل

نماید و عروس طبیعت را پیرایه کردار جمیل و اطوار حمیده بیارایند و از لطف و علارام اسم پاک را

مشکور چند گرداند و از تار زبان نغمه خارج آهنگ از عبارت ارزوار و عکوس نام او اسرار اید و دیگر دار

طفل گردنده که زمین و آسمان در نظرش بگردش می در آید و معبود اند که زیر پیشانی دماغ

بنماید می اینست همچنین آنکس در پای اهل فروان الصدیق نه میدارد و بر قسمت خود که پیش از آن

بهم زر قسمت علت در زد رباعی عارف عبث این سخن راز تاریکی در کوچه تنگ

هیچ تاریکی تاریکی بر قسمت خود کن باش قانع هردم هیهوده بزند خوض و از تاریکی

و از صحبت دی ازگل دار آنکه ظلم مخزن تاریکی بعد و سیطان کن حذر از صحبت مجتنب

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

ز صحبت عالم کسی خوشدل نمیگردد ز شبرنگ چرخ دون جود ذره بخشش زر و سیم مقبلان
و محتاجان را غنی سازد و اهل توکل در هیچ حال از دست ننهند اگر زمانه بر خلاف باشد
تنگدل نشود غم مخور از سختی دوران و در تسلیم کوش و ایام خوشدل بر کمال
مصنوب باش و پیش صاحب فطرتان والا دانش بر دانائی و فراست خود تا زبانه نجابد
و ساغر زر از جای نه بیجاید هر که پیش اهل معنی از فراست دم زند بی تکلف بر قصور
عقل رو با دلیلان هر که بدین گونه تحمل نماید بعد بر همی گرسته حوای عندلیب جانش به
چمنستان بهشت طیران کند سعادت آن باشد که خود را از جان و دل بنده خدا شناسد
تو لیف آنهم گر آسیش شب و روز ورد زبان ساخت و دستگیر های طمع و تکبر و حرص و
بخل و خشم و کینه بر شیشه عالم کسی نزند دعا عالم صورت را که از این درشت تا رکه بر
شکل بار سیاه می نماید از روی نقش تصویر نیستند رباعی حلوه عالم ز خوابی بیش
نیست جز بکیدم حرین حبابی بیش نیست بر لقا هیچ اعتبار زانکه جز موج سرابی

پیش منیت دیگر ای دل بجهان عینیت اسیری صد نوع علم است اگر امینی از چشم

حقیقت از بینی صد جا نشانهای اشبه فقیری دیگر هر که گوید بس فی الحقیقت گواه

بهتر است از صد هزاران پادشاه تا توانی در تلاش خویش باش در گذر از جمع

مال و حب جاه خبر جوش آمد ندا از غیب در گوش که ای ساقی رندان ازلی

نوش اگر واقف ز اسرار نهانی فشان بر برد عالم گرد یا نوش هر کس بدین نوع

گلها و نوبادها در خیابان گلشن خاطرش ندیس از تنگی قفس تن طایر جانش

آشیان گلشن کوی پرواز نماید الفت نکنم بگر نگار ای تو یک لحظه قرار نیست

جز رانی تو هر که بدین نوع رفت رزد در هم کوی ذخیره دار اند و نبا سایر جمع

[illegible] ان مانند که عالم کثرت را لباس نور رحمت و ذات حق را مانند آفتاب

رز دیده باطن ملاحظه نماید چه از روی صدق در خورشید تو علم فرقی نیست

عالم صورت که بر قامت [illegible] در حقیقت عینیت غیر از پرتو ذات خدا انکس

بیست [illegible] دالی مع گواه

بسیار وقت اند اگویند
که تصور فتنه [illegible]
حقیقی در دل است
یک لحظه فراموش
نماند در عروس
عینیت را به پیدا
یاد حضرت ایزد
فتنه ای بیار آید
در محضر الطاف عالم آن آنکه
جانم طلب امداد است دانی تو

چه بیم



آنکس که این قسم بیقین آرد بار دیگر در عالم ظاهر باطن داند بر بان از زنید رسیدن فراغ

یابد و بوجود نیاید غزل هر که در زندگی فنا گردد ❁ از تمامی دلش رها گردد ❁ گوهر مدعا بکف

آرد ❁ هر که فارغ ز مدعا گردد ❁ نه بمرهم منت دوا طبیب ❁ عشق در لب حقه دوا گردد ❁

در جهان بر کسی نه بندد دل ❁ هر که با خویش آشنا گردد ❁ گرد در خواب گر رخت بیند ❁ خاک

پایش چو توتیا گردد ❁ ننگرد سوی خلق های دیگر ❁ بر تو هر کس که مبتلا گردد ❁ فکر هر شعر بس عالم

شعر ❁ همچو عارف بکار سا گردد ❁ مثنوی بعد حمد کار سازد والسنن ❁ در رقم می آورم

چنین سخن ❁ روزی زیکونه از مرشد سوال کرده بودم در زبان حسب حال ❁ جان

کدام است و بجسش تنگلاش ❁ ارزه لطف و کرم بهر خدا ❁ ازعناصر و موالید سه کان

همچنین ز نفس و این سه بودان ❁ ز رفوی و ز حواسش ده جبر ❁ و ز حواس ده عقول مستتر

از مزاج سر عناصر و ز حواس ❁ مطلع گردان ز تحقیق بقیاس ❁ کیفیات واجب و ممکن

بهمن ❁ ارزه الطاف و الاشفاق ❁ هم ز نفس مطمئنه و ناطقه ❁ هم نود گر روح و قلب نشنو

۱۴ جوهری دور او ... تقسیم

۱۴ در کجا این امد و جای کدام
باز خواهد رفت سرش گو کدام

هم نمودار ده شبیه در شکل مثال هم تنگ کرد از ره و محو خیال هم ز اثبات و نفی [illegible]

هم ز بیچون و بی جهات و بی کرم هم رده بدرا شکل راز دان بهره ور کن تا نورانی از ازل

هم ز لفظ آنکه گفت و باز گفت آنکه راز آنچه گوید از این [illegible] سبب [illegible] طبیعت

دیگر اشیاء از نقاط [illegible] فصل پانزدهم در اشتانگ جوگ و در آن حکایت

آورده اند که راجه [illegible] ترین تارک السلطنت بوده است از گورکهناتهه که سر آمد درباب صنعت

است سوال نموده که [illegible] عجیب در طول آن که [illegible] کدام [illegible] بدست افتد آن رهنمای بیدای [illegible] صنعت

و کشتیبان دریای عمل عبادت کشتی زبان را در بحر جواب انداخته که در کتب اشتانگ جوگ

مختصر است فی الواقع [illegible] است و بلکه او [illegible] از این [illegible] مجملاً از آنها [illegible] بیان

می کنند اول یکی جم دوم نیم سوم [illegible] چهارم پرتیاهار پنجم آسن ششم دهارنا هفتم

برانایام هشتم سماده اول از اهل ریاضت [illegible] که جم دیگر [illegible] خداک

بنیاد عمارت عبادت می نهند چه اگر بنیاد منزل عمارت استوار [illegible] مکان که معمار

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

معمار بالایش بنا سازد درست ماند و بدون قایم بناها چه دلاله ماداری اوریب که دا بیش از
چند سال قیام نشود بر دهم قسم اگر چوکی بتغیر محل آن شغل که عمارت ورزد بلبت غار آن بیره ور
نگردد و هر یک از این بر دوازده قسم قرار یافته چنین بدین وصله آن یکی دیا دوم اهتمام سوم
سقف کهنه چهارم دیوار پنجم ارجو ششم چهار ... هفتم ... هشتم سمک نهم استیه دهم ...
یازدهم ست دوازدهم ... دیا آن است که بقدر حوصله هر کس بر همه کس التفات کنند
و لب شکسته دلان از ملاذ ایشان مومیای دولت عطا نمایند شکسته داری را کس بشو رجوع
آرد به مومیای حال علاج در دکن اهتمام آن است که از جان و دل در حق
احدی بد نیندیشد چه ... مستقل ... شاید بر خلد فان بالم آید
و سنگ در شیشه ... بر آبگینه صبر کسی نزند و ناخن اگر بند بخود زیری بر کمر نبرد
نظم بد میندیش و بد مگو کس را ای برادر رحمت کن را همچکس را کمش بنیر
گناه تا بنیاسش بر ... شاه ستون که آ ... مانند که بر گفته چون که در روز

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

از ال قرار یافته قانع باشد و در طلا و سنگ از دیدن دل تفاوت نشناسد ∴

صاف گردانند ز دلها هر کس عینا نمک نیک ∴ نمک بنظر بیند نگاه او طلا و سنگ را یکسان و سنگ را دانست

حرص دنیا که بپای شوق زبان سر رساند از میان بر دارند ∴ خویشتن را شناس

تا از آرزوها وارهی ∴ همه آب زندگی مانند سکندر میاکن ∴ و هیچ آنرا خوانند

که پیرایه بردباری و حلم بر قامت خود راست گردانند اگر کسی سخن ترش گوید در جواب

آن شیرین گوئی پیش آرند ∴ تا کسی بهره از علم نیست ∴ حق المعرفت همی تحمل بار است

از معرفت و حق شناسی خود حرفی نگوید چه حوصله این سنگ مستغرقان هر یک اینجا مغرور است ∴ اور

مرد بتی از موش کور گفت که اگر آفتاب بچشم خود دیده‌ام و در جواب آن اظهار حمق کرد من

کاهی ملاحظه کرده‌ام اگر خفاش از روی صدق گواهی دهد حکم دلیل قطعی به طلوع آفتاب

پیش او دلیل عنف کردند که آفتاب وجودی ندارد غلط خفاش ثابت باشد که ماکه از سر بوم

تا شبها در آن ماهی زمین را بنظر ... کرد انه تصدیق آن مستلزم میدارم آخر

مصرع

تمسک جو آن ... حیوانی



بحمد الله در سیرهای پیش بودم رفتند و بدین سو بنگور سوال کردند بودم در احوالات طالع حضرت که من در تمام عمر

تا حال که قریب بیست سال رسیده ندیده‌ام که آفتاب بیبود که گاهی بطوری آمد ازین الله بجا طر

میرسد که تحقیق در وقت است ، عجبی بیتیست که زکوری خویش منکر آفتاب گردد بوم او ج

آنست که در من ملامت از بوش و رشتگوی در نائح گفتار نبالاید و اگر بازه بکام دیگر

باشد در مقام حسد نگراید ، صاف کن آیینه دل را از زنگار حسد منعکس گردد در او

تا جلوه نور صمد چه‌ها بر دو نوع است یکی آنکه تار زبان را از زخمه خشم نتوازد چه از غصه

جهان

داشتن و فراست رو بزوال می‌آرد دوم آنکه خود را از جمیع ذیحیات حقیر میدارد

و کوهها بمنزل را در خلاب رعونت و خودی بیندازند رباعی بر هیچ خویش شرمسارم

آه از دل خود که پیچ‌ها دارم ای خالق مهر و ماه عالم جز لطف تو نیست دستیارم

و صحبت اهل دول افزودن از بحار ظهور نماید نکته در تواریخ هند مسطور است

که از ابتدای ظهور آفرینش تا دور آخر که عبارت از بهت جگ و زیادە دو لک

١٧٢٨٠٠٠

و کلجگ که باشد قرار یافته تعداد ست جگ بموجب شمار هفده لک و بیست و هشت هزار سال

٨٦٤٠٠٠ ١٢٩٦٠٠٠

است و ترتیا دوازده لک و نود و شش هزار سال و دواپر هشت لک و شصت و چهار هزار

٤٣٢٠٠٠

و کلجگ چهار لک و سی و دو هزار سال مقرر است تعداد عمر انسان در ستجگ یک لک سال

در ترتیا ده هزار و در دواپر هزار سال و در کلجگ یکصد و بیست سال در هر دور [illegible]

و در زمان ست جگ راجه [illegible] که گردیده است به چند که پنجاه هزار سال

از عمر خود در طاعت ایزد سبحانه جل شانه بسر برده از آنجا بغور حقیقت [illegible] همه جا بکس

را ابتدا از [illegible] نظر صدارت [illegible] احوال هر کس [illegible] روزی یکی از محفل

نشینان [illegible] را به [illegible] از [illegible] بیان [illegible] در [illegible] فرست [illegible]

که از جمله معتمدات است راجه [illegible] زبان [illegible] در [illegible] یکی از [illegible] زبان [illegible]

که این [illegible] را از [illegible] دل [illegible] دلیران [illegible] اگر [illegible]

طلب [illegible] بدرواره

بر دروازه خانه اش رفته ساعتی با ستاد در آن وقت بشست [illegible] خانه گردیده با جرأت

حرف حکایت که امشب او در شبستان بجلوات راه بسوی [illegible] روشن است راه بمجرد استماع

این سخن بر کمال بشست بیقین ور دور د کشش سرایش بسیار منفعل و پشیمان گشته

و اسد زود خانه درآمد بشیت از تواضع [illegible] متبسمان از در کار منعقد گردانید

راجه پس از دو چار گهری لب پرسش گشاد که این نوع کمال حلم و فهمید که با وجود این قسم

تقصیر سنگین که از من بوقوع آمده در تعریف و توصیف من رطب اللسان [illegible] باشی

رازی بحصول [illegible] بشست [illegible] زبان را از [illegible] نطق بر داشته گفت که این قدر

عمر چهار [illegible] ملاقات صاحبدلان [illegible] نموده [illegible] تا بدین [illegible] رسیدم

در دریای حیرت فرو رفته [illegible] گفت که این معنی خارج از عقل است [illegible] المشیت

تا زبان را بدین قسم [illegible] آراست که اثر ملاقات [illegible] پایان بارگاه الوهیت

همچنین [illegible] بمقام حیرت فرو دآمد گفت [illegible] صدور این عقیده [illegible] تخیل

لحظات ان علیین [illegible] و احده [illegible]

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

حل نخواهد شد لیکن اظهار کرد که پنجم همین است تا حالی که وقت بر پشتها نشسته روان شدند

در بستن کوک یک رشتهٔ پیده عرض کردند که در عبادت فراوان سال و صحبت فاضلان

جناب حضرت حفیظ فرق است فی الفور از زبان مبارک فرمودند که بر جهاز

خواهد داد از زمین نقد اشرفی بکف آورده نزد ... آمدند و به مشورت التماس کردند

که مهاجر لیکن ... شد که ... در جواب این پا بر جا خواهند ... دو شش

جهاد بر جهاز همان وتیره عرض کردند که ... در زبان ... از زبان

معجز بیان ارشاد فرمودند که ... درویش

خواهد بر درخت ... شش تا ... اختیار کردند نشستن ... نشست

فرمودند ... که از صحبت فاضلان شده ...

نشست بالفعل ... از برکت اثر آن زمین ... قائم باندک ...

از بار سبک گردید ... لطف خدا ... گردد گفت

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

از زبان شه بر آرد و این باد جمیع کرمت ها را سوخته است و زبان از کام چسپاند

سستیلی آن باشد که ادویان باد را گره زنند و بر دسته دسته از ره بینی چیب
رنجک گردانند از زمین برد دست باد کوله و تزلزل و کرسنگی زیاله و تشنگی در خصه شود پهلکا

آمیز و چوز نند که بر انگشت سر دو دست یکی را بره و در دهن ببندند و دم کشی کنند که زمین
محمل غلاظت ... که بسبب آن ... استعمال کثرت کرم که تفصیل آن در ... به بیان در آیده

اگر چیزی باشد ... خشنک کرده بهرامه آمیزه در شند که از زیر ناف آورد زیر
منحر و دران آورد ... زنبور سیاه ... از ان طرف بالا کشد و مفصل تفصیل این

ز بلعیتن برسد ... پیها آمیزه نامند که اول ... سعد از ان
بوی کسو نماید و معمول ... مانند گل نیلوفر شکفته را

را اگر ... کنک نماید
شنا ... نماید کیول بر دو قسم است یکی آنکه ... و کیک در یک آنقدر کنند

که ... کسوک ... و تفصیل این ... یابد دوم آنکه ... در یک

را گذاشته کلک نمانید سیاده آلت که دل حفر را از کثرت استعمال بر انا یایم آنقدر در

انوار حقیقت که در بر سیاه شد بر هشتاد و عمل کرده مجو کرداند که زردی و گرمی و گرسنگی و حرارت و سیری

و شکستگی و فتر و یاد و شادی و هر پنج وجود را رها دانسته دیدم و دزم و بلیغ و چیار ربان که یکی

بهمن و دوم چهتری سوم ولیش چهارم شود در و چیار آشرم یکی گرهست دوم بانپرست

سوم سنیاسی چهارم برهمچرج و دیو و دیت و لیشنج و ... و دبیرت و فرزندی و گرگرد

و دولت و دشمن و هند و مسلمان و غیر آن یکسان بنماید رباعی بنیاطن آمد آن محکم همیدانم

کجا هستم ز قید جلوه ظاهر بدایت رها هستم همیدانم چه کردی ... نه از کس ... نه دارم

نه با کس آشنا هستم فصل شانزدهم در خاتمه رباعی یا رب مرا ز جلوه توحید مست کن

مدهوش و بیخبر ز جام الست کن از دیدن علوم حقیقت عیان ما را وز دل جنبل هر که هستان

شکستن کن حکایت نقل است که رهبی چیار مجره از سماء درست کنانیده بود

روزی ... سقف یکی از آن بر آسمان آمد و از خانه فرو ریخت ... دیگر را انتهار

و شکموبت

شمار کرده بی تامل و تفکر درست کرد معمار حجره بر ترتیب ساخته است در زمین دو دری

هیبار حجره گرفته از سقف فرود آمده خود توان رست و در دل خود عرض کرد که چند

حجره ای این کرده بعد تحقیق باید که کو توان ایستاده بهر محکم ساختم را داده باز آن

معمور تحقیق تفتیش کرد چون پیاده ها آنجا رسیدند حجره ها بنظر در آوردند بار گفتند که معمار

راست میگوید و تو دروغ و باطل میگویی مرد ساده لوح در جواب گفت بر بالای سقف بر آمدها

از درون شمردی پیاده ها آنجا طره خنده کنان بر بام بر آمدند و آن محبوس [illegible] بر سقف [illegible]

سه حجره را با چهار در دیدند در هر یکی که حجره استاده بود آن را شمرده پیاده ها هر چند از روی

نصیحت فهمانیدند رضا ندادند نیز طره باوردند زبان از زبان شنیدند گشت آخر الامر یکی از آن

پیاده ها گریبانش گرفته از بیرون آورد دیگری [illegible] بر بعد داشت که فاش از لباس

[illegible] زمین [illegible] باز توان [illegible] در آن زمان باز گفت که معمار

هیبار حجره [illegible] در آورده بعد [illegible] از تو آورده [illegible] که [illegible] کرده

منفاصله دراو رفته بنشستی او به چشم خود دیده از آن کم گشته راه بیت آخر الصدق

شیدا شده بیدار شد دانسته شد و در وی تحسین کرد کسی از بینوایان نشسته دید زبان بیان

برکشاد و گفت که حجره من از من آزرده خاطر شد در این دیده آمده است کدام جای

هر یک از بی مغزی سبب گشته آن زمان [illegible] گفته که بی تردد علاج دیده است دیگر

حرکت حجره از مکانی به مکان دیگر از [illegible] و گشته چهل مرکب داشت

ماهان طور می پرسید یکی از آن قوم بیداران را [illegible] دانسته سبب [illegible]

که [illegible] دوری بار دیگر باید [illegible] از [illegible] بینوا اطلاع داده [illegible] در این ضمن

بر [illegible] آن محروم [illegible] اتفاقا حجامی در آن گذر که آن بینوا

را دریافته فرمود که ریش این [illegible] را که [illegible] که بدرد [illegible] از مقراض بتراشد

حجام همچنین کرد [illegible] بعد از ده ساعت بیدار شد [illegible] از بینوایان استفسار کرد که

[illegible] حلیم با شاره بینوایان [illegible] در دست داد آن غریب

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

۱۶۸

غریبی بجماعت از دیدن عکس حرف خیال کرده از خاطر او گوش گشت و در دل حرف

بفهمی که کرمی بجا گم شده ام از بینوایان پیش بحرف کرمی کجا رفتم که از من شمار انگار گی

باشد شان بیند کرده ایم سر حلقه بینوایان از تماشای این سخن از خنده بیهوش ماند

چون بافاقت آمد به بینوایان دیگر گفت که ای یاران این عجب از آنکه از حرف بیخبر

رند دمیده اند که تا کیستم و از کدام جا آمده ام و کجا خواهم رفت صد چند بیشتر از

[illegible] بود کتابیکه از بنیاد در سینه ها بود نخواهد داد آن مسلوب العقل در شهر ها دویده

از هر کسی که باو دوچار شد مستفسر گردید که آیا خبر از من کجا رفته ام برای خدا از من نشان

باید داد دیوانگیان بر گفتار او خنده میکردند [illegible] این بیخود را چگونه یافته است

دانایان که این نکته جویش بر سر رسیدند بر نادانان که از خود بیخبرند لب بخنده میکشایند

رباعی

خنده بر اطوار دو دل میکنم حیف بر اوضاع ایشان میکنم هیچکس از حرف

نمیداند خبر [illegible] از خود بی نوع بیشان میکنم [illegible] هر که داند که از وی

اطلاعی

گدای در مجمع درویشان وارد شده و صیاد رعیت از ماندگی راه خواب برد غلبه کرد در یا
که در دست داشت از ترس در قدیم رست بر رسته یکی از درویشان معاینه این حال از زبان
بیطعی بر کنار کشیده در این باب جوابی داد که از هیچ یک درویشان هنر نیست که جای گم شدن
کدو را بو [illegible] شناخت خویش بسته بود از کدو بالطبع نه بر از انکه بعد از بیدار شدن
خود را چگونه در یابم هر بار از استماع این ماجرا بر طبعی اولیت حیرت کشوده بعد از خیال
مجهول حیرت خریفی بطریق امتحان که مبادا غلط گفته باشد آن کدو را از پای گدا
در بای [؟] حقیقت و خود دیگر بسته نمود گدا بعد از چند ساعت بیدار شده و دید که کدو
من کدو نیست در پای دیگر بسته است همانزمان باز او بیدار شده بعد از آن بیخ از استفسار خود
من توام یا تو منی با من بگو در این گم گشتن باضی شو درویش در جواب گفت که من کدو را
از پای تو برای آزمایش گشته بر پای خود بسته بودم حالا مشتبه شده که تو را شناختی
و گفته که بزرگان برای شناخت گدا کدو را شناخت و خود را که از سهو گم کرده بیابان

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

یافت همچنین این انسان خود را از خود بیخبر کرده است و اگر بدیده حق بیند بعضی که کثرت خود

در وحدت نیابد و بر باد رستگی بیام یعنی منفور و پر شرمنده گردد ۞ راست میگویم لیکن این خیست

پنهان کرده بود ۞ طرفه تر این کم کسی فهمد اگر بیان کنم ۞ هر چه در نمود می آید در حقیقت

بحر ذات او تعالی است چنانکه نمود حباب ها در دریا از رنگ بیام علیحده علیحده

نمودار میشوند اگر از دیده تحقیق بر آن شاهد کرده شود همه یکی است چه در آب و حباب

همگونه تفاوت نیست و نبوده و نخواهد شد ۞ رباعی ۞ گر محو علیحده عیانی اودی ۞

دریا خبر از راز نهانی اودی ۞ بی آب بنا فتم جز حباب ۞ دانی او می اگر بدانی

او دی ۞ دیگر ۞ ای دل بر نمک منبع زر دریا چیدانه ۞ دانی و گر ندانی خبر از خدا هم

خداست در برون و درون بیاید دیدن ۞ گر استماع خویش بدر شناخته ۞ دیگر ۞ از چشم

یقین نگر همه او است ۞ در شال و شمد دل بخر دولت ۞ برایه رز ز ر خدا است ۞ در

گر ببین کند ز تو ز ر پوست ۞ دیگر ۞ اگر چه روز و شب جستجو اش ذات خدا هستم ۞ دی از

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

مستیم

از قید مطلب ها زجان و دل رها هستم * چه شد که بسته‌ایم مایل بعلم ظاهر چندان * که حق دانند که

معنی بخط ارسطو هاستم * نمیدارم امید آشنایی از کسی هیچ کز * حساب آسیا چون گردش ما ایستاده ام

جمادش جا بجا ظاهر دلیکی مس زنجیر * بیرون از حجب وصل او بست در انزوا استم * همی ترسم ز

بیم ارک ای عارف درین عالم * پس ... هستیم ... فنا استم ... دیگر ...

عیان حضور شبی * راست چپ پیش و پس تو بنورش ... در ب و در در حوادث ...

تشبیه و بود

ها ... بینی ... ابیض مکنه * آورده اند که در زبان ... شعبده ... سده

یعنی ... بید ... زیران راجه ... ایر ار ...

حضور از ... بعد ... بر دل آسا ...

و نار و دیباس ... در ... وقت از عاجز بعوند ... و حقاوت

در ... کیفیت ان از ... کا ... ان

مخمسا

است ... هنگام ... که ... ستار ... سوال گرد

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

نمود که جزوی از سخنان عالم وحدت باید فرمود آن مظهر عجایب و کرامات لب بیان بگشاد

که رسن الوباب در اهل را اسد واسیاز و تو بینه نشنیدن را در گوش شور انداز چه گفتگوی

توحید از اندازه گفته و شنود عقل خارج است و از اسرار فهم درین سخن هیچ شبه نیست

گشته است ز اسرار الهی ... چه از کرده ملائکه چه نوع انسانی

ها همین قسم در حدیث محمدی نازل کردید ای کاسیفر باید ان الله لیحتجب عن العقول

کما یحتجب عن الابصار و ان الملاء الاعلی یطلبونه کما تطلبونه انتم آن ... کس

از اسرار ذات بحث کما حقه مطلع نیست ولش و نخواهد شد ابیات

صاحب نظران نکو چه بینند ورا | از وهم بر ون است چه دانند ورا

ها گر گر بنور است زعرفان عارف | رعقا و حواس خود چه یابند اورا

از روی حقیقت دیدن مرا دیدن و شنیدن هم ناشدن است رباعی

نی نی شنوده و نه گوینده

نی ... یابنده نه جوینده

العرفانی ... از عقل ... او بینائی تحقیق ... طلب ... لطلبید ... اورا

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

غنیست در تفرقه نه بسته . غنیست درمانده که نه پوینده . دل در عالم وحدت نه بقا و نه فنا

نه ماه و نه خورشید نه ارض و نه سما . نه عرض نه جوهر نه مرکب نه بسیط . نه کمی و بسیاریست نه احد و

نه ثنا . فکر در عالم توحید نه بالا نه نشیب . نه پیش نه پس آنجا نه توفیق نه عیب . نه فعل نه قول

است نه حادث نه قدیم . نه راست نه چپ نه بالا نه زیر نه پیش نه پس . هرچه در بیان آید جز

دشمنیست آنرا حق باید پنداشت و هرچه راست دشمنیست ثمره نظر بیان توان

گذاشت والله اعلم بالصواب خاتمه کتاب مشتمل بر بعض شکر و سپاس بدرگاه رب الله

و سبب تصنیف کتاب الحمد لله که عروس رساله محیط معرفت به پیرایه عبارات متین

و حلیه مضامین ما فی الضمیر در عرصه سعید جلوه نمایش پذیرفته و رخساره دل افروزش

از گلگونه اشعار معیار قرار گرفته مستفید گرفته لیکن باید که تکلف بحر لبیب لباب را بر وارید

در جان لیکن شناور صاحبدل باید که غواصی نموده ازین بحر بدست آرد و سپهر است

مستور زیستار های نابان رسانند که للدعای اگر شاید که بر حقایق آن گماحقه مطلع

مطلع شده بهره برداره وخزینه الست پیر از جوهر روان آبدار و گنجینه ایست مالامال از لآلی

متلالی جواهر رنگی است جهان و نما که کیفیت عالم شهود از آن پیدا و نگارخانه ایست

دلربا که انواع صور غریبه از و هویدا اگر در ابجد آن در الشور ارزندی و فروغ

جمال شوارش دماغ گذشته بوی گل دریافته است و صبا صبحی آن کشور ز نسیم دلکش بر

غنچه امید را شگفته نماید ردانی فی علم الفقه اگر دو ورهمه کیفیات عالم ظهور تصویر سازند

در رسیدن کتب بینی بهر بی و در شرح صبح طلب ماهتاب آفتاب راز یا کلید خزائن

عقول در تخیال آرند به نقش العرض موافق تاریخ بحمدالله این نسخه دلکشا که حرف

١١٦٧

تحریر چون بتان دلربا به سال هزار و صد و شصت و هفت رسیده بانجام رنگ

وقت انگاه تاریخی که از جناب جل جلاله شد این است غزل باتمام رساله طبع

شد است تفضیل حق که رانید از زبان است عبارتش قبول هوشمندان مضامینش مرغوب

دل بنیاد است نباید وصف لطافتش زمانه که ملک هند را از دیش سواد است

بشوق این رساله جبل دانند ۰ اگر کیخسرو و گر کیقباد است ۰ بوصف نظم و نثر کی برسد

که پیش معجز کم گرچه در نهاد و زیادت همه در این کی طالبان را ۰ که بر ورقش تو

گوئی جوهر زر ادست ۰ بنار بحث سر و سرش عنبر و منقوش ۰ محیط معرفت راز حبیب با آب

هر کجا ۰ هرکه غوطه زند در این دریا ۰ بی تکلف در نهایت آید ۰ و آنکه [illegible]

زرین صهبا ۰ جوشش مستی الست آید ۰ دیگر ۰ بحر لب یعنی [illegible] اسمول [illegible]

صد آب بقا نهان زرکیب این کلمات ۰ غواصی کن که تا نصیبت گردد [illegible]

حاصل هزاران صنیت ۰ بمرد الشتوران [illegible] درگاه و خردمندان [illegible]

نماند که مصنف این رساله [illegible] را [illegible] و لد راه [illegible]

سوز [illegible] که در شعر [illegible] تعارف [illegible] مخلص است [illegible] سرکار [illegible]

نظم ۰ بیا باقی [illegible] بده [illegible] ۰ [illegible] از نو [illegible] ۰ زران [illegible]

[illegible] دل [illegible] را ز [illegible] ۰ رباعیات ۰ یک نکته [illegible]

عرفان نجات ده دلجیب زد و دامنه به زجاجه کشتیپ مخفی را دریاب و بتازه

حسرت نگذارد در چشم رزدن به قبل باند اسب وله هر بسیل و گل که در چمنهای نکو

رخساره در عشق گلفروشی بوده هر آنکه از شاخ برآرد سر را آن لاله

گل نگار بوده است وله هر چند شد در مختلف جلوه نمایست جمع دیگر دکفه

حباب از دریا بر نام پدر فخر زنی زنهار فضل و هنر و جاه و بزرگی

[illegible] است وله از خواجه بکرد و فرجه پایانی فرخ فرخ افزون زدمی چند نماند حباب

فرخ در [illegible] نشست فلک چو قمقوسی را از رخ [illegible] وله نظاره

گل نرگس است ایام بهار پیدا است ز هر تار تن [illegible] یار کی نرگس زبان آمد [illegible]

باشد هر کس که رود دگر نیاید زنهار وله غم تجمل و لطافت محظوظ در دو [illegible]

بست

نفافه و [illegible] محظوظ عارف در ترک [illegible] محظوظ از [illegible]

محظوظ وله هر کس ز شراب عشق [illegible] از [illegible]

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

در ذکر صد حصول حرفان مطلع · خانه نقره منور در نام جز نیم ولہ ابر است گریان

چو بستان که تو ندمی · چون شود به بهشت که شاید بی رونق · آن رنگ بهار تا دید باید چمن

رنگ گلها بپرید و گل کرد شفق · ولہ · در کنجفه بازی بهر رنگ · هم چنین ... بعید دیکم

در رب در جنگ · می کنه دیدن تاج و شمشیر و غلام · از فکر زر · ... تر آید رنگ

ولہ · ای جواز جنار بر چشم چو ضحاک · رفتند ازین سرا هزاران در خاک · ...

مرگ و زندگی کجا است · زد و لوله فنا است هردم بیباک · ولہ · ...

جان لبان مستان · ... بی بردن کسی در این سلطان از مرحمه ...

در آید چه راه · باران که می برون بر آید ق الحال · ولہ · در گریه ...

چندان · زاید بر بدم که جمع خندان چشندان · رانده جو کمی زور بگمون از لطف

بکش و لب ... خندان چو دران · مستزاد · کم کرد زنی بحر ... کنار

در خشند چو بتر ... سر و در بار بلند · فریاد کنان · بیدار چو شدند ز خواب ...

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

[illegible] چون آینده باشد بسر انجام کار در حضور [illegible] که عجز و فروتنی پذیری

[illegible] در [illegible] خورده گیری [illegible] بر دولت [illegible]

از قدرت [illegible] در عهد محمد عالمگیر ثانی بادشاه این [illegible]

[illegible]

[illegible] ذات

[illegible] این همه‌دان زیاده از [illegible]

[illegible]

[illegible] که بر زبان [illegible] ترجمان

[illegible] مسوده [illegible] رساله ترکیب [illegible] الحقیقت

[illegible] برای تعلیم و یادآوری مزاج [illegible]

[illegible] در همان ایام که [illegible] مکان جدال و قتال [illegible]

[illegible] مسوده [illegible]

[illegible]

[illegible] آید [illegible]

CC-0 Panjab University Chandigarh. An eGangotri-Vaidika Bharata Initiative

که اگر جایی در مضمون و حرف و نقط سهو یا غلطی بر قسم آمده باشد توجه اصلاح درج [illegible]

و بعضی از اهل لباب در ملاحظات و اسباب و الفراده [illegible] که [illegible]

[illegible]

الحمد لله که بتاریخ [illegible] ماه اپریل [illegible] مطابق [illegible]

سنه [illegible] مطابق [illegible]

[illegible] کتاب [illegible]

جناب [illegible]

[illegible]

بجلدی تمام [illegible]

در [illegible] نوشت

679 M